

ذوالقرنین

یا
کوردستان

بقلم

امام الهند مولانا ابوالکلام آزاد

وزیر فرهنگ هند

مقدمه

بقلم: آقای پروفیسور سید نفیسی

ترجمہ: باستانی یادگیری

ذوالقرنین یا کوروش

بقلم

امام الہند مولانا ابوالکلام آزاد

وزیر فرہنگ ہند

مقدمہ

بقلم: آقای پروفیسر سعید نفیس

ترجمہ: باستانی باری

مقدمه

بقلم: جناب آقای پرفسور سعید نفیسی

در تاریخ علم و معرفت بارها دیده شده است که آدمی زادگان روری در مشکلی فرورفته اند و شبهتی را بر خود راه داده اند. قرن‌ها هرچه کوشیده اند از آن بیرون آیند جز آنکه تاری دیگری بر روی تار تنیده باشند و مشکلی دیگر بر مشکل افزوده باشند کاری از پیش نبرده اند. هر توجهی که درین راه کرده اند ناروا و نادرست بوده است. قرن‌ها بدن منوال گذشته و شبهات گوناگون چون پوست بر پوست روییده و حقیقت را در میان آن قشرهای سالیانی از دیدگان مستور کرده است.

روزی ناگهان دانشمندی بزرگ بنیرون دانش و فراست و روشن بینی مادی‌دانان شکافنده خرد و بینش خویش بدان حقیقتی که قرن‌ها در حجاب بوده است پی برده و بارقه‌ای از فکر توانای خویش بر آن تابیده و حقیقت روشن را از پشت پرده ظلمانی بیرون کشیده است. بهترین شاهد آشکار بر این بسیار جالب و بسیار عالمانه ایست که ترجمه ن درین صفحات بدست خویش گانست. از روزی که در مصحف شریف ذکر از ذوالرئیس رفته است همه مفسرین و مورخین و دانایان اسلام در تحقیق عصاره زمان و شخصیت کسی که در قرآن بدان اشارت رفته است بحث‌ها کرده و کاوش‌ها پیش گرفته و رنج‌های جانکاه بر خویشتن هموار کرده اند.

آنچه در این راه گفته و نوشته اند جز آنکه مشکل بر مشکل

10099



امام الہند مولانا ابوالکلام آزاد - وزیر فرهنگ ہند

بسم الله الرحمن الرحيم

امام الهند مولانا ابوالکلام آزاد

بقلم : سید نظیر حسین

(وابسته مطبوعاتی سفارت کبرای هند در ایران)

سالها در کعبه و بتخانه مینالد حیات

تاز بزم عشق یک دانای راز آید برون

حضرت مولانا ابوالکلام آزاد در سال ۱۸۸۸ میلادی در سرزمین مکه از یک خانواده روشن فکر بدینا آمد چنانکه خودش در « تذکره » (این « تذکره » کتابی است در شرح حال مولانا آزاد که خودشان در سال ۱۳۳۵ هجری در زندان نوشته بودند) میفرماید :-
از طرف نیاکان میهن من دهلی است و از طرف مادروطن بنده سرزمین مطهر طیبه و دارالحجره سیدالکونین و شهرستان نبوت و وحی میباشد یعنی آن سرزمینی که قبله عبادت گزاران عشق و کعبه نیازمندان شوق بشمار است ، مولد و منشاء طفولیت من « وادی غیرذی زرع » عندالبیت الحرام یعنی مکه معظمه زادالله شرفاً و کرامته محله قدوه متصل بباب السلام بوده است »

حضرت مولانا در سن هشت سالگی فوق العاده ذکی و هوشمند

بود و بقول سعدی ،

میتافت ستاره بلندی

بالای سرش ز هوشمندی

—

میفزاید و خارراه محققان شود نتیجه‌ای نبخشیده است. سالها بود که چه در ایران و چه در کشورهای دیگر اسلامی ذوالقرنین را همان اسکندر مقدونی می‌پداشتند و کسی در صدد نشده بود با قراین و جهات دیگر تطبیق کند و حقیقت را بجوید و عرضه دارد.

این مشکل هزار و اند ساله را اخیرا دانشمند نامی جناب علامه ابوالکلام آزاد وزیر معارف دانشور هندوستان بدین خوبی که درین رساله آشکارست حل کرده و بدین وسیله خدمت شایانی بمعارف اسلامی کرده است. چیز که برسیاس گزاری ایرانیان میفزاید اینست که بادلایل متهم و تردید ناپذیر ثابت کرده است که مراد قرآن شریف از ذوالقرنین کورش بزرگ شاهنشاه نامی هخامنشی است. این فخر را امروز با کمال سربلندی میتوان برمقاخر دیگر ایران افزود که قرآن شریف مداح شاهنشاه بزرگ ایرانست و این نعمت علمی و ادبی را مدیون بمولانا ابوالکلام آزادیم. اینست که من از سوی جامعه علمی و ادبی ایران ازین دانشمند بزرگوار در برابر این خدمت شایانی که بایران و ایرانی کرده است صمیمانه سپاس گزارم و بقای وجود عزیز او را از یزدان بزرگ درخواست میکنم.

تهران ۱۰ تیر ماه ۱۳۳۰

بود که با مخالفت شدید صدای احتجاج برضد مرحوم گاندی بلند کرد و حقیقت اینست که در سالهای اول قرن بیستم کسی که اول مرتبه در راه آزادی هند ندای استقلال را بلند کرد مولانا آزاد بود از این لحاظ مولانا را «امام انقلاب» میخوانند و این لقب در مورد وی کاملاً صدق میکند

اراء مشاهیرین در باره مقام حضرت مولانا

پروفسور معروف انگلیسی وافریداسمیت در کتاب خود «اسلام جدید در هند» حضرت مولانا آزاد را پیشوای بزرگ جنبش ثانی مسلمین گفته است. دکتر مصنف دیگر معروف انگلیس جان گنتر در کتاب معروف خود موسوم به «درون آسیا» که شرحی در باره کنگره ملی هندوستان مینویسد مولانا را بمنزله روح کنگره و پیشوای عالیمقام روحانی خوانده است علامه سید سلیمان ندوی شاگرد رشید علامه شبلی نعمانی هندی مرحوم مؤلف کتاب معروف شعرالحجج نوشته است که در شرح حال زندگانی مولانا ابوالکلام آزاد ذهن من بیاد ابن متیمیه و ابن قیم الجوزیه و شمس الائمة آوری و امیه بن عبدالعزیز اندلسی و امام غزالی و صدوق ابن بابویه و شیخ مفید می افتد -

پانددت جواهر لعل نهرو نخست وزیر هند خصایص مولانا را یثیک بیاد میاورد و میفرماید که هر وقت مولانا را میبینم بیاد مؤلفین دائرةالمعارف فرانسوی که قبل از انقلاب در آنجا بودند میافتم و در مشورت امور مهمه دانش و تدبیر و فهم و فراست مولانا فوق الماده قوی و نیرومند است -

مولانا در همان سن درس نظامیه را در جامعه اظهر قاهره شروع کرد و دوره ده ساله را در مدت چهار سال بانجام رسانید و در سن چهارده سالگی بعنوان مدیر مسئول روزنامه «لسان الصدق» را اداره میکرد. زمانیکه مولانا ۱۶ ساله بود شخصیت وی از شخصیت های برجسته سیاسی هندوستان بشمار می رفت - در کتاب «قول فیصل» که از تألیفات مولانا است میفرماید که بهترین سالهای زندگانی خودم یعنی روزهای شباب را فدای آن عشق کردم که برای جدوجهد استقلال هندوستان دردل می پروردم. در آن موقع وجودحضرت مولانا برای حکومت انگلیس در هندوستان خیلی خطرناک شد و مولانا برای اولین مرتبه محبوس شدند سن مولانا در آنوقت ۲۶ سال بود، هنگامیکه مولانا از حبس بیرون آمد فداکاریهای وی هرروز بیشتر میشد و طولی نکشید که در سال ۱۹۲۳ میلادی ریاست کنگره ملی را بدست گرفت در آن موقع سن وی ۳۴ سال بود - در تاریخ کنگره ملی هندوستان وجود مولانا ظیر است زیرا هیچ کس غیر از مولانا در سن ۳۴ سالگی نتوانسته - رئیس کنگره بشود -

مولانا در سن ۲۴ سالگی مجله هفتگی «الاهلال» را منتشر ساخت و سه سال بعد تفسیری بر قرآن کریم نوشت - تمام علمای هند این تفسیر را بنظر حیرت وتحسین نگریسته و مولانا را پاکثرت آراء «امام الهند» گفتند .

امام انقلاب

در سال ۱۹۱۴ میلادی درجنگ اول بین المدی هاتما گاندی پشتیبان انگلیسها بود و درمساعی جنگ بآنها کمک میکرد و مولانا

باکانه و جوانمردانه او ادامه داشت نتیجه این شد که انگلیسها خیلی سبانی شدند و مولانا را یاغی حکومت گفتند و در زندان رانچی حبس کردند این حبس بجای اینکه مولانا را افسرده و نرم کند جرات و وصله مولانا را بیشتر کرده و عداوت و بدبینی ایشان نسبت بآ نراه تندتر شدید تر گردید .

مولانا بعد از چهار سال از زندان بیرون آمد و دید که صدائی وسیله «الهلل» بعموم مردم رسانده بود بی نتیجه و رایگان نبود آن نداها بصورت يك انقلاب شدیدی در عموم مسلمانان هند موثر و بلوہ کر بود ، روی هم رفته پیغام مولانا به مسلمین این بود که اگر رای برادران هندوی ما استقلال و آزادی هندوستان از نظر میهن - رستی ضروری است برای ما که پیروان اسلام هستیم گذشته از حقوق وطن پرستی از بطن اسلام لازم و واجب است که برای آزادی هند سعی مینمایم که اسلام هیچگاه غلامی را روا نداشته است .

مولانا آزاد با کمال علاقه مندی و صمیمیت به مسلمانها نصیحت میداد و تمنا میکرد که در مبارزه استقلال و آزادی هند اگر ده نفر هندو کشته شود باید ۲۰ نفر مسلمان جان خود را قربان کند این فداکاری مسلمانها در راه آزادی هندوستان به هدر نخواهد رفت بلکه این فداکاری و جان فشانی در مقابل هندو ها يك فتح اخلاقی عظیمی خواهد بود - اگر مسلمانها فداکاری کنند و بمساعی خود انگلیسها را بیرون کنند این عمل جوانمردانه مسلمانها نتیجه خوبی خواهد داد و اسم مسلمانها در تاریخ استقلال هندوستان زنده و جاویدان خواهد ماند

مهاتما گاندی در جلد اول کتاب «عدم تشدد در امنیت و جنگ»
اینطور مینویسد :-

مولانا آزاد از بزرگترین متفکرین دنیا است و مطالعه وسیع
و ذهن عمیق و فراست بلند دارد کمتر کسی را دیده ام که در عربی
و فارسی مثل مولانا تبحر داشته باشد و این باعث افتخار من است که
در مبارزه ملی هندوستان از ۱۹۲۰ میلادی با مولانا رفیق هستم مولانا
از لحاظ تفهیم اسلام نظیر ندارد و عقیده ایشان در وطن پرستی همان
طور قوی است که در دین اسلام -

عداوت مولانا نسبت با انگلیس

دبیر مخصوص مهاتما گاندی کتابی در شرح حال مولانا آزاد
بزبان انگلیسی نوشته و در آن میگوید :- مولانا ابوالکلام آزاد در
جنگ ملی هندوستان قبل از مهاتما گاندی شهرتی بسزا داشته و از
شخصیت های برجسته و ممتاز هند بشمار میرفت و در سال ۱۹۱۶ میلادی
زمانیکه جنگ اول بین الملل در جریان بود مهاتما گاندی از انگلیسها
طرفداری میکرد و بنفع انگلیسها تبلیغ مینمود و سربازان هندی را
برای کمک انگلیسها میفرستاد مولانا آزاد در آن موقع بی نهایت
مخالفت نسبت به انگلیسها نشان داد بعد دبیر مخصوص گاندی
اینطور مینویسد :

«مولانا آزاد در سال ۱۹۱۲ میلادی مجله نامی هفتگی
«الهلل» را منتشر ساخت و در اکناف هندوستان انقلابی عظیم برپا
کرد در این مجله نسبت به انگلیسها عداوت و مخالفت نشان داد و انتقاد

خواهد شد و در عین حال جماعت متعصب هندو مهاصبها (۱) بر بی‌مسلمانانهای جزو هندوستان خطر بر رگی ایجاد خواهد کرد ولی خلاصه این تقسیم در هر صورت بضرر مسلمانها تمام خواهد شد مولانا با کمال صمیمیت عقیده داشت و میگفت که برای مسلمانان هند از هر حیث راه مفید و دانشمندان اینست که با تمام قوت و صمیمیت در کنگره ملی هند شرکت کنند - مولانا موصوف در سال ۱۹۴۰ میلادی دوباره رئیس کنگره بود در آن موقع بیاناتی ایراد فرمود و گفت که من راجع به این مسئله سی سال قبل فکر کرده بودم که آیا مسلمانان هند در کنگره ملی هند که يك جماعت بی طرف هست شرکت کنند یا خیر و در این صورت آتیه مسلمانها در هندوستان درخشان است یا خیر؟ و آیا ما مسلمین هند، در دل خود اعتماد و حوصله داشته باشیم یا شك و بی اعتمادی را راه بدهیم، من هر چند اندیشه کرد دلم هیچگاه حاضر نشد که شك و بی اعتمادی را قبول کنم حتی تصور این حال در م ممکن نبود و همین طور برای مسلمانیکه تعلیمات اسلامی را فراموش نکرده باشد جای شك و تردید ندیدم چنانکه مولانا در طی بیانات مذکور در بالا فرمود - امروز هم اگر مسلمان عینك تمصب از چشم بردارد و عاقلانه ملاحظه کند خواهد دید که برای او جز این راه عمل راه دیگری نیست یعنی این که در جماعت بزرگ کنگره نفوذ خود را بیشتر کند.

نظریه زعماء مسلم لیک

زعمای مسلم لیک که طرفداران تقسیم هند بودند چرا بدلائل مولانا

(۱) (جماعت هندوها - متعصب)

و نتیجه برای مسلمانها هیچ خطر و ترسی نخواهد بود -

نظاره‌مولا نا بر ضد تقسیم هند

مولا نا آزاد عقیده داشت که تقسیم هندوستان بعلت اینکه هندوها در اکثریت هستند مسلمانها را مغلوب و غلام خواهد کرد و در نتیجه اسلام در خطر خواهد بود خالی از حقیقت است. و اینکه میگویند «اسلام در خطر است» تبلیغات انگلیسها است تا راه تفرقه بین هند و مسلمان باز باشد و سیاست استعماری و استثمارگری انگلیسها در هندوستان باقی بماند - و مولا نا می‌گفت اول اینکه مسلمانها پیروان اسلام هستند و روایات و تاریخ بزرگ دارند برای‌شان هیچ خطری نیست دوم اینکه از ۱۱ ایالت هندوستان ۵ ایالت که عبارت است از (۱) بلوچستان (۲) استان شمال و غرب (۳) سند (۴) پنجاب (۵) بنگال در اختیار مسلمانها خواهد ماند سوم اینکه اگر هندوها در سراسر هندوستان زیاده از زیاد ۲۰۰ میلیون جمعیت دارند مسلمانها نیز ۱۰۰ میلیون هستند و این جمعیت بزرگ را هیچ گاه نمی‌شود گفت که در اقلیت هست و آتیه این جمعیت در خطر خواهد بود چهارم اینکه از لحاظ اکثریت اگر دو استان بزرگ و مهم که عبارت است از بمبئی و مدارس در دست هندوها میماند دو استان بزرگ و مهم بنگال و پنجاب در اختیار مسلمانها هم خواهد بود پنجم اینکه اگر هندوستان تقسیم نشود نفوذ اسلامی در سراسر کشور هندوستان باقی میماند و اگر هندوستان بدو قسمت تقسیم بشود پوشیده نماند که نفوذ اسلامی در يك قسمت هندوستان که در اختیار هندوها خواهد بود ظاهراً ضعیف

فطراتی که حالا شمارا در پنجه خونین خود گرفته است این
همان خطر است که من قبلا شمارا از آن اخطار میکردم و شما فکر
میکردید که شاید من دوست شما نیستم و بطرف خطر میبرم .
این اشتباه بزرگ بود زیرا آنچه خطر نبود شما اورا خطر
میدانستید و آنچه واقعا خطر بود اورا خالی از خطر میگفتید و در خیال
خطر بیجا از راه راست دور افتاده بودید.

عقیده مولانا در باره مسلم و تخلیه هند

چون مسلمانها بعد از قیام پاکستان بنام « هجرت » از هند
رفتند مولانا با کمال جرات و جوانمردی جلو آمد و مسلمانها را دلجوئی
کرد و عمل هجرت را نتیجه بداندیشی جبن و بددلی تعبیر کرد و گفت :
این فرار که شما بنام مقدس هجرت اختیار کردید اگر با دقت و عالمانه
نگاه کنید خواهید دید که سراسر غلط است . شما میدانید دهلی آن
شهریست که باخون و استخوان شما بنا شده است این را باین آسانی
چرا از دست میدهید شما فراموش نکنید که دیروز قافله شما در همین
دهلی در کنار رود بار جمن وضو گرفت ولی حیف است که شما
امروز جرات و حوصله دیروز را از دست دادید و بادست و پای
ارزان و باچهره زرد فریاد میکشید که در هندوستان زندگی تلخ و
دشوار شده و اصلا نمیشود در اینجا زندگی کرد ، این نیش و نگار
زیبا که در ساختمانهای فلکسای هندوستان بکمال لطافت جلوه میدهد
یادگار اسلاف شما است این یادگارهای بی نظیر و بناهای زیبا را

گوش موش فراندادند؟ بدو علت بود اول اینکه طرفداران تقسیم هند
 تربیت یافتگان و پرورده انگلیسها بودند ثانیاً اینکه بیشتر آنها از
 اصل تعلیمات اسلامی بی بهره بودند و نتوانستند روح این تعلیمات را درک
 کنند. ثالثاً اینکه سرمایه دار و ملاک بودند و نمیخواستند که در
 کنگره بیایند و بر علیه دولت انگلیس جنک کنند. نتیجه این شد که
 انگلیسها با کمال زرنگی و فتنه جوئی آنها را در مقابل مولانا آماده
 کردند و پشتیبانی مینمودند و بوسیله آنها عموم مسلمانان را مسموم کردند
 و از راه بدر کردند مسلمانها غافل از اینکه چه خواهد شد از کنگره های
 هندوستان خارج و جزو مسام لیک شدند و قتیکه عموم مسلمانها از
 مولانا روگردان شدند تمام فداکاری های این پیشوای بزرگ
 چه از مال و متاع و چه از صعوبت و سختیهای روزگار
 که در تاریخ هند بی نظیر است همه را فراموش کردند و این مرد بزرگ
 را هدف لعن و نفرین و شتم قرار دادند حتی فحش و بد گوئی و دشنام را
 جایز شمردند چنانکه خود جناب مولانا بعد از تقسیم هند در طی خطبه
 مذهبی در مسجد جامع دهلی از روش مسلمانها کله کردند و
 این طور فرمودند:

«ای برادران اسلام شمایاد دارید و قتیکه من شمارا صدا کردم
 زبانم را بریدید و قتیکه من در حق شما قلم برداشتم دستم را قطع
 کردید. در سالهای گذشته سیاست شما ناخردمندانه و غلط بود و شما
 در خطر بزرگ بودید در آن موقع شما را تکان دادم که بیدار شوید
 ولی شما از فکر عدم تجزیه هند پیروی نکردید و بلکه
 راه عناد و انکار پیمودید.

ست میدانیم . ما مسلمانان ذخائر خویش را با خود همراه آورده‌ایم .
هند نیز سرشار از فرهنگ ذی‌قیمت موروثنی خود بود ،
آنچه که هند بیش از هر چیز لازم داشت یعنی ذی‌قیمت‌ترین
حرف خزان اسلام را که همانا پیام دموکراسی و تساوی بشر باشد
او دادیم .

«از آن روز تا کنون یازده قرن متمادی می‌گذرد . اسلام نیز
چون مذهب هندو امروزه در این سرزمین حق و ادعائی دارد .
«یازده قرن تاریخ مشترك هند را با توفیق‌های مشترك ما در
آمیخته و جمع ما را بصورت يك ملیت مشترك مآلب ریزه کرده است .
این اعمال را بظاهر و تصنعی نمیتوان انجا داد »

جای نهایت تاسف است که مسلمانان هند به صدای دور
اندیش این پیشوا بزرگ هند گوش فرانداوند - اگر هند تقسیم نشده
بود برای مسلمانان آن کشور نیز جای تشویش و نگرانی وجود نداشت
و با اضافه به نفوذ اسلامی در اقلیم بزرگ فعلی هند نیز امکان ضرر نه بود .
مطمئن هستم هرگاه مورخین آتی نظریات سیاسی حضرت
لانا (که مخالف تقسیم هند بود) و مرحوم محمد علی جناح (که موافق
تقسیم هند بود) در کمال بی‌طرفی مورد بحث و دقت قرار دهند باین
یقین بر می‌خورند که حق با حضرت مولانا بود و لاغیر - شعرذیل از
مکیم صدرائی شیرازی از هر حیث مناسب با حال و شخصیت این
مام‌الهند می‌باشد -

کم لذتم و قیمتم افزون ز شمار ا ت

گوئی ت پیشتر از باغ وجودم

سید نظیر حسین (ع)

بخاطر بیاورید و پای فرار را بدرانید و وارث و محافظانینها باشید
اگر دلها را شما برای فرار خاطر نباشد هیچ طاقتی در دنیا نیست
که شما را مجبور بفرار کند مولانا در تعلیمات اسلامی توضیح داد و
گفت که خوف و هراس در دل مسلمان نباید باشد و اگر هست بیجا
هست مسلمان و دون همتی حرفهای متضاد هستند و باهم رابطه ندارند
مسلمان فی الحقیقه اگر مومن باشد ترس و طمع از او دور است و
ممکن نیست که مومن را ترس و طمع مغلوب میکند.

راجع به لیدرها مسلم لیک که پیروان خود را در هندوستان
گذاشتند و خودشان بپاکستان رفتند مولانا یادآور شد و گفت که شما
از فرار و جدا شدن لیدرهای خود متاثر و هراسان نشوید و از
روگردانیدن آنها مایوس نباشید زنك و سواس را از صفحه دلهای خود
بزدانید دل خود را جلوه گاه خدای متعال بسازید و یاد کنید که ۱۳۰۰
سال قبل بوسیله پیغمبر امی م خود چه پیغامی بشما داده است
ان الذین قالوا ربنا ثم استقاموا فلا خوف علیهم ولا هم یمزنون (ط)

نفوذ اسلامی در هند

حضرت مولانا در طی نطق در ماه مارس ۱۹۴۰ هنگام ریاست

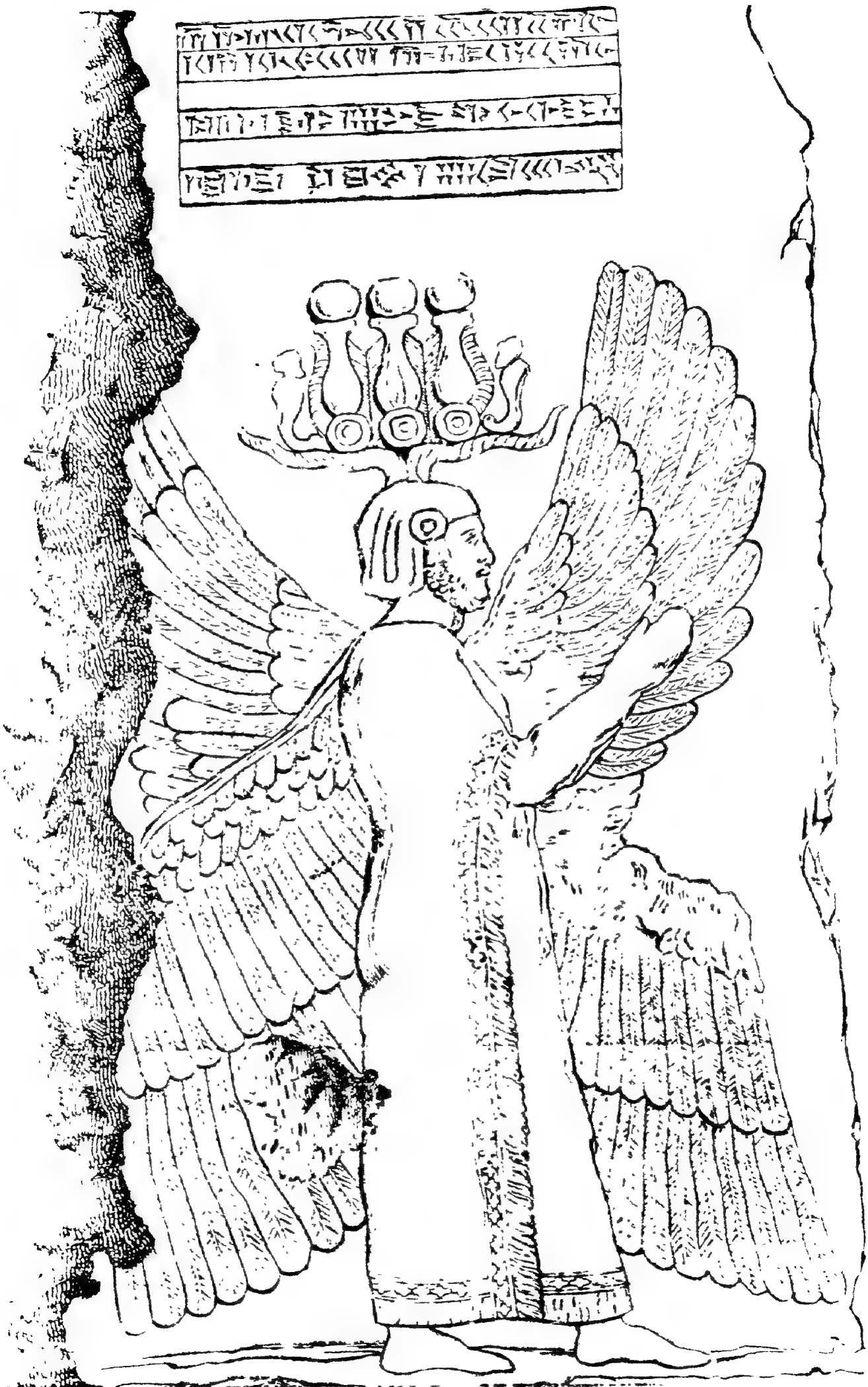
کاتگور هند درباره خدمات اسلام به هند چنین گفتند :

« من مسلمانم و باین میبالم سنن با شکوه سیزده قری اسلام
ارثی است که بم رسیده . و مایل نیستم حتی کوچکترین جزء این
میراث را از کف بدهم . تعالیم و تاریخ اسلام ، صنعت و ادب و تمدن آن ،
ثروت و مکنت من است . وظیفه من جز حفظ آن چیزی نیست .
من مانند یک فرد مسلمان علاقه معنوی و حقیقی بدین و فرهنگ اسلام
دارم . و قادر نیستم هیچگونه مداخله و یا آنکه مخالفی با آنرا تحمل
کنم . بدون ما ، یعنی بدون پیروان اسلام ، ساختار باشکوه هند هر
میشود . ما خود را یکی از عوامل ضروری که برای بنای هند لازم

در قرآن مجید (سوره کهف) ذکر شخصیت تاریخی بنام « ذوالقرنین » آمده و این آیات درباره او نازل

شده است .

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْقَرْنَيْنِ . قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا . إِنَّا مَكْنَأُ
لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا . فَاتَّبَعِ سَبَبًا . حَتَّى إِذَا بَلَغَ
غُرَبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا . قُلْنَا يَا
ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا . قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ
نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نَكِرًا . وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا
قَلِيلًا جَزَاءً الْحُسْنَى . وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا . ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا . حَتَّى
إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا
يُسْرًا . كَذَلِكَ . وَقَدْ أَحْطَيْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا . ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا . حَتَّى إِذَا
بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا .
قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ
لَكَ خَرْجًا عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا . قَالَ مَا مَكْنَأُ فِيهِ رَبِّي
خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا . إِنِّي زَبْرٌ حَدِيدٌ .
حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ
إِنِّي زَبْرٌ أُفْرِعُ عَلَيْهِ قَطْرًا . فَمَا اسْتَطَعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَعُوا لَهُ
نَقْبًا . قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَاةً وَكَانَ وِعْدُ
رَبِّي حَقًّا . — (۱۸ . ۸۲)



پاسارگاد- (مشهد مرغاب) حجاری بر جسته- کوروش کبیر

شان نزول آیات

ظاهر آیات فوق گویای این معنی است که از حضرت رسول
در باره ذوالقرنین پرسشی شده و این آیات در جواب سؤال فوق به
حضرت نازل آمده است .

ترمذی و نسائی و امام احمد روایت می کنند که به اشاره
یهود يك نفر از قریش در باره بعض مطالب که یکی از آن ها
والقرنین بود از حضرت پرسید : این شخص که بوده و چه کرده است ؟
قرطبی چنین نقل میکند : یهود بحضرت گفتند : در باره
پیغمبری که خداوند جزك بار در تورات از او نام نیاورده است .
بما خبری بازگویی؟ حضرت گفت کدام پیغمبر؟

گفتند «ذوالقرنین» ابن جریر طبری و ابن کثیر و سیوطی
نیز روایاتی بر همین نهج آورده و مورد تفسیر قرار داده اند.

مشخصاتی که در قرآن برای ذوالقرنین آمده است

از آیات فوق آنچه که در باب شخصیت ذوالقرنین مستفاد
میشود حاوی نکات زیر است :

۱ - کسی که در باره او از حضرت رسول پرسش هایی
شده است قبلاً به ذوالقرنین معروف بوده ، یعنی این نام یالقب را قرآن
با و نداده ؛ کسانی که پرسیده اند خود این نام یالقب را بر او نهاده اند ،
از اینجا است که در قرآن می آید و یسئلونك عن ذی القرنین ، یعنی
از تو در باره ذوالقرنین می پرسند .

۲ - خداوند کشوری را بکف کفایت او سپرده و وسائل حکمرانی
سلطنت را برای او فراهم ساخته است .

۳ - کار های عمده او عبارت است از سه جنگ بزرگ : اول
در غرب تا آنجا که بحد مغرب رسیده است . و آنجا را هم که خورشید غروب
میکند بچشم دیده است .

«از تو درباره ذوالقرنین می پرسند، بگو اکنون درباره او
ناشما سخن خواهم گفت، او را در زمین پادشاهی دادیم و همه وسائل
حکمرانی را برایش فراهم کردیم، بدین وسیله تا آنجا راند که محل
غروب خورشید است و چنان مینماید که خورشید در چشمه که آب تیره رنگ
دارد فرو میرود، در آنجا قومی یافت.

«باو گفتیم اکنون میتوانی درباره آنان به عذاب و ستم رفتار
کنی و یا اینکه برفتار نیکو گرائی. گفت کسیکه بیداد کرد زود خواهد
بود که عذاب بیند و پس از آنکه بسوی خدا رفت باز عذابی شدید دامگیر
اوست، اما کسیکه ایمان آورد و رفتار نیکو کرد سزای او نیک است و
از طرف خدای نیز در کار او گشایشی حاصل.

«سپس باو سائلی که در اختیار او گذاشته ایم، تا بدانجا رفت
که خورشید طلوع میکند و قومی در آنجا یافت که حتی وسیله نداشتند
تا از گرمای آن خود را حفظ کنند، بدن طریق بدانچه لازم بود او
را آگاه کردیم.

«باز همچنان رفت تا رسید بمحلی که میان دو دیوار عظیم بود
و در آنجا قومی یافت که زبان نمی فهمیدند، آن قوم گفتند یا ذوالقرنین
یا جوج و مأجوج در این سرزمین دست بر فساد و خرابکاری زده اند،
پول و مال لازم در اختیار تو می نهیم تا میان ما و ایشان سدی بنا کنی،
گفت خدای آنقدر به من توانائی داده که از مال شما بی نیازم فقط
به نیروی بازو مرا یاری کنید تا بین شما و آنها دیواری پیای کنیم.
تخته های آهن بیاورید آنقدر که بتوان با آن دو کوه را بهم برآورد،
پس گفت آنقدر در آن دمیدند تا همچو آتش گردید و بعد بكمك آب
ان را بشکل مطلوب درآورده سد را ساختند، که آن قوم- یا جوج و
مأجوج - نمی توانستند از آن بگذرند یا در آن رخنه ایجاد کنند.

«ذوالقرنین گفت این خواست رحمت خدا بود و چون خواست
خدای فرا رسد، آن را ویران خواهد ساخت، خواست و وعده خدای

حق است .. (۱۸ - ۸۲)

سرگردانی مفسرین و مورخین:

این شخصیت تاریخی که اعمال و رفتار او بدین نهج بیان گردید،
شخصیت ذوالقرنین است، اما آیا این مرد تاریخ کیست و اهل کجاست
در چه زمانی میزیسته است؟

اولین مطلبی که بخاطر مفسرین در این خصوص می رسد
یاد کردن اسم و لقب این شخص است، زیرا تاریخ؛ بشری که
ارای شاخ باشد ندیده و پادشاه و حکمرانی بدین نام و لقب شناخته
نشده است.

تفسیرهای گوناگون در این خصوص نموده و گفته اند که در
ینجا مقصود از «قرن» معنای ظاهری آن که «شاخ» است نبوده و
بلکه قصد از آن زمان و مدت بوده و از اطلاق این کلمه نظر رساندن
مدت سلطنت حاکم و پادشاه بوده است بدین معنی که چون پادشاهی
مدت سلطنت و دولت او به دو برابر حد عادی رسیده از این نظر
بدین لقب نامیده شده است و در طول مدت و اندازه این عهد نیز
اختلاف است. جمعی مدت قرن را سی سال و قومی ۲۵ سال و برخی ده سال و
اقوالی بدین مضمون گفته اند.

ابن جریر طبری (۱) اقوال اولیه در این خصوص را بطور
کلی جمع آوری کرده ولی شخصیت خاصی را بیان ننموده و طرف را
مشخص نساخته است.

فقط در کتاب خود بحث نموده که آیا ذوالقرنین بیغبر بوده

(۱) ابو جعفر محمد بن جریر طبری در ۲۲۴ هجری در آمل

تولد و در ۳۱۰ در بغداد درگذشت؛ برای جمع آوری اسناد تاریخ
نمود به شام و مصر و عراق وری نیز سفر کرده کتاب تاریخ او موسوم
به «درسل والملوک» است. مترجم

دوم جنگ مشرق تا آنجا رسیده است که دیگر جز صحرائی خشک و بدون آبادی ندیده است و ساکنین آن نیز بدوی بوده اند . کار سوم که شاهکار اوست رسیدن به تنگه و دره‌ای صعب‌العبور بوده که از ورای آن تنگه عده‌ای مرتباً بساکنین این منطقه هجوم می‌آورده‌اند و آنان را غارت می‌کرده اند .

ساکنین این منطقه قوم مزبور را « یا جوج و مأ جوج » نامیده بودند ، قوم مذکور وحشی و بدون تربیت و فرهنگ بوده‌اند .
۴ - سلطان (ذوالقرنین) در برابر هجوم این قوم سدی بنا کرده است .

۵ - سد مذکور نه تنها از سنک و آجر بوده بلکه آهن و پولاد نیز در آن بکار رفته است و چنان عظیم و سدید بود که از هجوم غارت‌کنندگان جلوگیری کامل می‌نمود .
۶ - پادشاه عادل و رعیت نواز بوده و از خونریزی جلو گیری کرده و قوم مغلوب را آزار نמידاده و قتل عام نمی‌نموده است وقتی که به قوم مغرب استیلا پیدا کرد مغلوبین گمان کردند که مثل سایر فاتحین مورد شکنجه و بیداد قرار خواهند گرفت اما پادشاه چنین نکرد و گفت که نیکو کاران و رجال قوم از آسیب محفوظ خواهند بود و او کوشش خواهد کرد که به داد و دهش قلوب آنان را تسخیر کند .

۸ - ببال و اندوخته دنیائی نیاز ندارد و حریص نیست و حتی مغلوبین خواستند برای بنای سد پولی فراهم و جمع کنند . از گرفتن آن پول ابا کرد و گفت خداوند مرا از مال و اندوخته شما بی نیاز ساخته است فقط به نیروی بازوی خویش مرا همراهی کنید تا سدی آهنین در برابر دشمن بنا کنیم .

دور نیست که پرسندگان مقصودشان عاجز که ردن حضرت رسول در جواب بوده است و در این صورت مسلماً از حالات کسی میپرسیدند که عرب نبوده باشد والا جواب از حالات پادشاه یمن برای عرب کار آسانی است .

ببینیم آیا آنچه از خصائل و اعمال ذوالقرنین که در قرآن ذکر شده با حال پادشاهان حمیری و یمن صدق میکند یا نه ؟ قرآن میفرماید در شرق و غرب فتوحاتی کرده و سدی آهنین در برابر هجوم یا جوج و مأجوج ساخته است، تا کنون شهادت تاریخی در باره هیچ پادشاه حمیری نداریم که خیال فتوحات شرق و غرب را در سر پرورانده و سد آهنین بجای نهاده باشد.

اینکه بعضی پادشاهان یمن جلوی نامشان کلمه « ذو » بوده است نمیتوان برای آن اهمیتی قائل شد، همچنین توجه و تشبیه بسد « مأرب » هم سودی نخواهد داشت زیرا جایی گفته نشده که این سد را برای مقابله با هجوم قومی ساخته و آهن در آن بکار برده باشند ، بعلاوه قرآن در جای دیگر نیز از سد مأرب نام برده و هیچ شباهتی میان سد ذوالقرنین و سد مأرب از قرائن قرآن نمیتوان یافت .
جمعی از اصحاب نظر آمدند و اسکندر مقدونی را بعلمت فتوحات و غلبه او بر شرق و غرب و شهرت حکومت او ذوالقرنین دانسته اند .
ظاهراً حکیم ابوعلی سینا اولین کسی است که باین نکته در « شفا » هنگامیکه از صفات و مناقب ارسطو صحبت میکند اشاره نموده و میگوید: ارسطو معلم اسکندر بوده که قرآن از او به ذوالقرنین یاد کرده است . امام فخرالدین رازی نیز ابن سینا را در این رأی تأیید و طبق عادت خود ، اقوال خلاف این عقیده را رد میکند ، در صورتیکه اسکندر مقدونی در تمام عمر خود سدی که شهرت یابد بنا نکرده و بامغلوب نیز مهربان و دادگر نبوده است . تاریخ زندگی اسکندر مقدونی تمام و کمال ثبت گردیده و هیچ شباهتی میان احوال او و احوال ذوالقرنین نیست . بعلاوه دلیلی ندارد که او را ذوالقرنین بنامیم ؛ حتی امام محمد رازی هم با اینکه در ایجاد و ابتکار نکات و مطالب دستی دارد، از اثبات این نکته عاجز مانده است .

است یا غیر پیغمبر، بشر یا فرشته و ملک ؟

برخی در روایات او را معاصر با ابراهیم علیه السلام دانسته اند
« بخاری » او را از پیغمبران قدیم و قبل از حضرت ابراهیم (ع)
می شمارد . در این اواخر که بحث و انتقاد تاریخی وارد مرحله جدیدی
شده است ذهن مورخین متوجه یمن گردید و گمان کردند که چون
در روایات پادشاهان حمیری از « ذی المنار » و « ذی الاذار »
نامی برده شده است بعید نیست که ذوالقرنین نیز از این دسته پادشاهان
بوده باشد . عجب آنکه ابوریحان بیرونی (۱) در آثار الباقیه و ابن
خلدون (۲) نیز باین نکته اشاره کرده اند ، این فرض ظاهراً فریبنده
است ولی چون باشواهد منافات دارد نمی تواند مورد قبول واقع شود .
آننانکه از حضرت رسول در باب ذوالقرنین سؤال کرده اند
یهود بوده اند، در اینجا دلیلی ندارد که یهود از احوال پادشاه یمن
استفسار کنند، علاوه بر آن در صورتیکه بخواهیم فرض کنیم که قریش
ساکنین مکه - از طرف خود چنین سئوالی کرده اند باید گفت که
خودشان بعد کفایت از احوال سلاطین حمیری اطلاع داشته اند و احتیاجی
بدین کار نبوده است و در صورتیکه چنین بود مسلماً در روایات عرب
و احادیث و نقل از صحابه و تابعین نیز اشاره ای میشد ، در صورتیکه
ما چنین روایتی ندیده ایم .

(۱) - ابو ریحان بیرونی در ۳۶۲ هجری . در خوارزم متولد و در

۴۴۰ در غزنین در گذشت ، کتب مهم او « آثار الباقیه عن القرون الخالیه »
و « تحقیق مال الهند » و التفهیم فی صناعة التنجیم و قانون مسعودی است .

کتاب الهند او حاوی اطلاعات سودمندی از تاریخ قدیم
هندوستان و آداب و رسوم مردم آن سرزمین و مذاهب مختلفه هندو است .

۲ - بسال ۷۳۲ در تونس بدنیا آمد، در ۷۸۴ به قاهره رفت

و قاضی القضاة آن شهر شد، کتاب مهم او مقدمه ابن خلدون و تاریخ
عمومی است . مترجم

شهرهایشان خراب و قومیت آنان متزلزل گردید، پیکرمقدس که مورد تکریم آنها بود بدست بابلیان افتاد.

یهود از این واقعه بی اندازه غمگین شده و نمیدانستند چه وقت و چگونه و بدست چه کسی این شام شوم اسارت و بردگی سپری شده و سپیده دم آزادی و رفاه روی مینماید و قومیت آنان از نو زنده میگردد. از «سفر» مزبور تلویحاً چنین برمیآید که دران روزهای سیاه، دانیال پیغمبر ظهور مینماید و با پیش بینی ها و غیبگوئیهای عجیب خود پیادشاهان بابل نزدیک میشود.

سلاطین اورا بدربار خود راه داده گرامی داشتند و بالادست غیبگویان و ساحرین نشانند.

رؤیای دانیال که حاوی خبر آزادی یهود است در سال سوم سلطنت پادشاه «بیلیش فر» واقع شده و در باب هشتم این کتاب در این خصوص گوید: «در سال سوم از جلوس پادشاه بیلش فر، من در شهر «سوس هیرا» از نواحی ایلام در کنار رود «اولائی» بودم، برای بار دوم رؤیائی بنظر من رسید. در این رؤیا دیدم که قوچی در کنار رود ایستاده و دوشاخ بلند دارد، این دوشاخ یکی بطرف پشت او خم شده بود. قوچ با دوشاخ خود غرب و شرق و جنوب را شخم میکرد و میکند، هیچ حیوانی نبود در برابر او ایستادگی کند، بنا بر این هر چه میخواست میکرد. در همین حال که من در فکر انجام کار این قوچ بودم متوجه شدم که يك برکوهی از طرف مغرب در حالیکه زمین را با شاخ خود میکند پیش آمد، میان پیشانی این بز يك شاخ بزرگ و عجیب کاملاً پیدا بود. کم کم بز کوهی به قوچ دو شاخ «ذوالقرنین» نزدیک شد و سپس خشمناک بر او تاخت و در این حمله دو شاخ حریف شکست و قوچ ذوالقرنین در برابر او از مقاومت عاجز ماند. کسی هم نبود که باو کمک کند.» (سفر دانیال ۸-۱)

مجموعی از تاریخ یهود

درباره تصور شخصیت ذوالقرنین

در هر صورت مورخین نتیجه قانع کننده ای از بحث خود در این خصوص نداده اند، قداما که تحقیق نمیکردند و یا وسیله نداشتند، متأخرین نیز خواستند و کردند ولی نتیجه نگرفتند .
اگر به کعبه مقصود نرسیدند نباید تعجب کرد ، زیرا راهی که میرفتند به ترکستان بود !

در شواهد تصریح شده که سؤال از طرف یهود است ، شایسته بود که محققین به آثار تاریخی و کتب و اسفار یهود مراجعه میکردند ، تا ببینند آیا مطلبی توانند یافت که این گوشه از تاریخ را روشن کند ؟ اگر چنین می کردند مسلماً به حقیقت میرسیدند .

سفر دانیال

در «عهد عتیق» فصلی است که بدانیال پیغمبر نسبت داده شده و آنرا «سفر دانیال» مینامند ، در این جزوه بعضی از کارهای دانیال ذکر شده و ضمناً از عواملی که در رؤیا او را از اسارت یهود (۱) در بابل خبر داده مطالبی بیان نموده است .
این ایام اسارت برای یهود بلا و بیچارگی عظیمی آورده است ،

۱- بخت النصر پادشاه بابل دوبار بفلسطین حمله برد در مرحله دوم ۵۸۷ ق-م پس از ۱۸ ماه محاصره اورشلیم را تسخیر ، معبد یهود را خراب و ۷۰۰۰۰ یهودی را به اسارت به بابل برد ، گویند این پادشاه **حدائق معلقه بابل** را که از عجایب سبعة عالم بشمار میرفت برای زوجه خود بنا کرده است (مترجم)

چند سال پس از پیش‌گوئی دانیال ، این پادشاه که یونانیان او را «سائرس» و یهود «خورس» می‌نامند ظهور کرد . دو کشور ماد و پارس را یکی ساخت و بعد به بابل هجوم برد و بدون زد و خورد بدان شهر داخل گردید .

در رؤیای دانیال آمده است که این قوچ باشاخ خود زمین مشرق و مغرب و جنوب را میکند ، در اینجا باید برای این پادشاه در سه جهت فتوحات مهم روی داده باشد .

وضع فتوحات کوروش با این پیش‌گوئی مطابقت دارد . پیش‌گوئی آزادی یهود نیز مصداق پیدا کرده و آنان را به فلسطین بازگرداند و بیکر مقدس را بنا کرد . بعد از و نیز پادشاهان هخامنشی از حمایت یهود دست برنداشتند .

در تورات بازغیر از «سفر دانیال» در دو سفر دیگر نیز پیش‌گوئی‌هایی هست که ما اکنون از آن سخن خواهیم گفت : این دو سفر عبارتند از «سفر یسعیا» و «سفر یرمیا» پیغمبر . در سفر اول نام کوروش عیناً ضبط شده است و فقط صورت عبری (خورش) دارد . یهود عقیده دارند که کتاب یسعیا صد و شصت سال و کتاب یرمیا شصت سال قبل از کوروش تألیف یافته است .

در کتاب «عزرا» تفصیلات کاملی ازین امر خواهیم یافت ، در آن کتاب ذکر شده که پیش‌گوئی‌های دانیال پس از فتح بابل بگوش کورش رسید و سخت تحت تاثیر آن قرار گرفت و نتیجه آن قیام او برای حمایت یهود و آزاد کردن آنها و امر به تجدید بنای بیکر مقدس بود . کتاب یسعیا و اولاً از خرابی اورشلیم بدست بابلیان خبر میدهد ثانیاً به تجدید عمران و آبادی آن نیز گویا است و در این فصل در خصوص «خورس» که مقصود کوروش است میگوید :
«خدای نجات دهنده میفرماید ... اورشلیم از نو بنا خواهد شد

آنداء همین کتاب از قول دانیال میگوید «فرشته ای که باید آنرا جبرئیل خواند، بر او نازل شد و رؤیای دانیال را بدین نحو تفسیر کرد که: قوچ ذوالقرنین نماینده اتحاد دو کشور ماد و پارس است، یکنفر پادشاه قوی بر این دو کشور حکمرانی میکند، بطوریکه هیچ دولتی قادر به مقاومت در برابر او نخواهد بود، اما بزکوهی يك شاخ که بعد از قوچ پیدا شده مقصود از آن مملکت یونان است و شاخ برجسته میان پیشانی او دلالت بر اولین پادشاه آن سر زمین میکند.» (۸-۱۵)

این رؤیا یا پیشگوئی دو کشور ماد و پارس را با دو شاخ مجسم میکند و وقتی که این دو کشور یکی و متحد شدند شخصیت آن دو کشور به يك قوچ ذوالقرنین نمایانده شده است. آن بزکوهی که این قوچ را مقهور خواهد کرد به اسکندر تعبیر شده و اسکندر مقدونی بالاخره توانست دارا آخرین پادشاه پارس را از میان برداشته و سیادت خانواده هخامنشی را نابود کند. چیزیکه لازم به تذکر است این است که کلمه «قرن» در زبان عربی و عبری هر دو یکی است و وصف این قوچ که به عربی ذوالقرنین میشود، در زبان عبری به لوقرانیم (۱) آمده که همان معنای ذوالقرنین را میدهد.

در رؤیای دانیال به یهود بشارت داده شده که پایان دوره اسارت و بردگی یهود نزدیک و آغاز زندگی آزاد و آبرومند انسان روزی خواهد بود که شخصیت ذوالقرنین پدیدار شود، یعنی دو کشور ماد و پارس با هم متحد شده با بابل بدشمنی برخاسته و یهود را آزادی بخشد. ذوالقرنین همان پادشاهی است که خداوند او را برای کمک به یهود و رعایت آنان بر میانگیزد تا اورشلیم را از نو آبادان ساخته و اسرائیل را حمایت کند.

(۱) لوقرانیم

یهود بشارت میدهد و چنین میگوید :
«خداوند گوید ، پس از آنکه هفتاد سال از زمان اسارت بابل
گذشت ، بسوی شما خواهم آمد ، مرا بخوانید ، بشما جواب خواهم گفت ،
بیاد من افتید مرا خواهید یافت ، بندها را گسسته و به اوطاقتان
بازخواهم آورد .» (۳۹ : ۱)

از «نص اسفار» یهود چنین برمیآید که تصور کوروش به
ذوالقرنین در آن هویدا است . در رؤیای دانیال پیغمبر به صورت قوچی
که دارای دوشاخ است در میآید . شخصیت کوروش در عقاید یهود
دارای مکان و منزلت مهمی است .

راه جدید برای تحقیق

اسلوب تحقیق عهد عتیق که در قرن نوزدهم شروع شد و
بیشتر علمای آلمان پیرو سبک آن بودند نتایج کافی نداد . با اضافه
کردن نتایج بحث علمای قرن بیستم درباره «اسفار ثلاثه» و زمان تدوین
آنها باین نتیجه میرسیم :

کتابی که به یسعیاہ پیغمبر نسبت داده میشود از موضوع و زبان
و محتویات آن معلوم میشود که سه نفر در تألیف آن دست داشته و این
سه تن در سه زمان مختلف نیز حیات داشته اند .

از باب چهارم تا آیه سیزدهم از فصل پنج تألیف مؤلف دیگری
و قسمتهای بعد از آن را هم باید از مؤلف سوم دانست .

برای تسهیل مراجعه در مباحث تحقیقی ، مؤلفین کتابهای فوق
را بنام یسعیاہ اول و یسعیاہ دوم و یسعیاہ سوم خوانده اند . در باب
یسعیاہ اول عقیده دارند که در همان زمان که یهودان میگویند یعنی
۱۶۰ سال قبل از کوروش میزیسته است . زمان یسعیاہ دوم که ظهور
کوروش را پیشگویی میکند ، آنطور که از موقعیت و شرائط تألیف
کتاب برمیآید غیر از زمان یسعیاہ اول و البته قبل از اسارت بابل

و شهرهای یهود مجددا آبادان خواهد گردید ، من خانه های ویران
آنها برای بار دوم از نو بنا خواهم کرد» (۴۴ : ۳۴)
« درباره خورس (کورس) میگویم که او برآورنده رضایت
و خوشنودی من است ...

« خداوند در شان مسیح خود خورس میفرماید :
« من دست او را گرفتم تا ملت ها را در حیطه اقتدار او در آورم
و از چنگ پادشاهان خونخوار نجات دهم ، دروازه ها پشت سر هم
بروی او باز شد . آری ، من همه جا با توام و همه جا ترا در راه راست
راهنما خواهم بود ، دروازه های آهنین شکسته و خزائن مافون و
کنجهای پنهان بدست تو خواهد افتاد ، همه این کارها بدست تو خواهد
شد ، تا بدانی که من خدای بزرگم ، خدای یهود که ترا باسم برای
نجات بندگان برگزیده او یعنی قوم اسرائیل صلا میدهد . » (۴۵ - ۱)
در جای دیگر از کتاب ، کوروش به « عقاب شرق » تشبیه شده
است و چنین مینویسد .

« هان ! نگاه کنید ، من عقاب شرق را فرا خواندم ، من این
مرد را که از سر زمین دور می آید و خوشنودی مرا فراهم میکند فرا خوانده ام »
(۴۶ : ۱۱)

هم چنین در کتاب « یرمیا » میخوانیم :
« ترسید و در میان مردم ندا در دهید ، بگوئید که بابل را
گرفت ، بعل (بت مشهور بابل) دچار بلا گردید . مردوک بحیرت افتاد
تمام بتها پراکنده شدند . زیرا از جنوب نزدیک ، قومی بسوی بابل
روانه است که بابل را زیرورو خواهد کرد آن چنانکه بشری در آن
یافت نشود » (یرمیا . ۵۰ : ۱)

همین سفر باز به اسارت یهود و پراکندگی و سرگردانی آنها
اشاره کرده و سپس به تجدید آبادانی اورشلیم و سرو سامان گرفتن

اما در کتاب منسوب به دانیال ، در حقیقت رؤیای دیگری
در آن ذکر شده است ، در این کتاب رؤیائی است که پادشاه بابل دیده
و دانیال آنرا تعبیر نموده است در تعبیر این رؤیا صریحاً به ظهور
اسکندر مقدونی و سقوط امپراطوری هخامنشی و قیام امپراطوری روم
اشاره میرود .

بعضی محققین تازه عقیده دارند که این کتاب ساختگی است
و فریب بعد از سقوط بابل و آزادی یهود ، یعنی در زمان اوج امپراطوری
روم تألیف شده است . نه تنها در تألیف کتاب بلکه در وجود دانیال بصورت
مذکور نیز شك دارند و میگویند که چنین کسی وجود نداشته و برای
ساختن داستان فوق دانیالی نیز خلق شده است .

بعضی دیگر بوجود دانیال در زمان اسارت بابل عقیده دارند
بدون اینکه اقوالی را که باو نسبت داده میشود مطابق واقع بندارند
و میگویند که بندها برای تقویت آرزوها و آمال آینده یهود با
یشگوئی ها و عقاید خارق العاده بصورت فوق این کتاب نوشته و
مطالب آن اختراع شده است

بالاخره چیزی را که بیشتر محققین بدان ایمان دارند
ایست که زمان تألیف این کتاب از قرن اول قبل از میلاد
بیشتر نمی رود .

فقط پرفسور ماکس لوئر (*Max Loehr*) در کتاب تازه خود
تألیف آنرا در سنه ۱۶۴ قبل از میلاد میداند .

یهود در انتظار نجات دهنده

در آنچه از کتاب یسعیاہ آورديم ، شخصیت کوروش بصورت
جا - دهنده موعود که برای آزاد کردن یهود و تجدید آبادانی اورشلیم

۱ - این کتاب پرفسور لوئر از مطبوعات تازه است و

تازه ترین معلومات را در این خصوص بدست خواننده میدهد .

بوده است. یسعیاہ سوم نیز پس از یسعیاہ دوم دست بتالیف کتاب خود زده است، در باب عقیده فوق چنین میگویند :
 پیشگوئیهای که درباره غارت نبوخذ نصر و اسارت یهود و تبعید بابل و ظهور کوروش شده در کلام یسعیاہ دوم است، در حقیقت یسعیاہ دوم در همین زمان حیات داشته و نباید گفته او را به یسعیاہ اول نسبت داد. گوینده حوادث زمان خود را بیان کرده و بدان رنگ زمان گذشته زده یعنی به یسعیاہ اول نسبت داده تا مردم کلام او را قدیمی پندارند و فکر کنند که صد و شصت سال قبل این پیشگوئیها گفته شده است. محققین فوق بزرگترین دلیل اختلاف شخصیت مؤلفین نامبرده را اختلاف فکری و تباین روح تصور در کتاب میدانند. یهود عهد یسعیاہ اول خدا را مثل یکی ازخدایان قبایل، (اله) تصور و معبدی بصورت معبد های قبیله برای آن فرض مینمودند. یهود خدای قدیمی و عشیره ای یهود بود که با خدای سایر قبائل ربطی نداشت.
 اما در کتاب یسعیاہ دوم برای اول بار، تصور خدای دیگری بر میخوریم و آن تصور خدای بزرگی برای عموم بشر است و پیکر مقدس اسرائیل در اورشلیم یکباره از صورت معبد قبیله ای بصورت معبد عا برای کلیه خلق خدا تحول مییابد. این يك تصور تازه است که مخصوصا یسعیاہ سوم بیشتر بآن نظر داشته است و معلوم است که موقعیت و شرایط زمان این تصور غیر از شرایط زمان یسعیاہ اول بوده است. هم چنین آنچه که در سفر یرمیاہ از پیشگوئیهای مربوط به اسارت بابل و تجدید بنای پیکر مقدس می یابیم، محققین عقیده دارند که مربوط به شصت سال قبل از حدوث وقایع فوق نیست، بلکه عقیده دارند که بعدها بصورت پیشگویی نوشته و به کتاب ملحق شده و خلاصه بعد از آزادی یهود و تجدید بنای پیکر مقدس تألیف شده است.

لهور نجات دهنده و مسیح برای آنها پدید آمد ، بدینطریق همه
یمان پیدا کردند که بمحض اینکه بلا و خرابی دچار خود و کشور آنها
گردید ، رحمت خداوندی شامل آنها شده و نجات دهنده موعود کشتی
آنانرا بساحل سلامت و امان خواهد رساند .

سأول (طالوت) و داود پیغمبر نیز در چنین شرائط و موقعیت-
هائی ظهور نمودند ، آمال تازه ای در ملت خود بوجود آوردند و
مژده تازه دادند . در همین جاست که داود نیز لقب «مسیح» مییابد
و شاید برای اولین بار لقب مسیح درباره داود استعمال شده باشد .

لازم بود که با این مقدمات و تفکر ملی و قومی و با آن
وحشت و ظلمتی که قوم یهود در بابل بدان دچار بودند ، تصور و
آرزوی پیدایش مسیح و نجات دهنده ای در اذهان رسوخ نماید . و همین آرزوی
نجات و آزادی است که در کلام یسعیاہ دوم با پیشگوئیهای او تجلی مینماید .

یسعیاہ دوم و دعوت کوروش برای فتح بابل

روایات عهد عتیق و نوشته های مورخین یونانی عموماً مؤید
این معنی است که اهل بابل از ظلم و جور پادشاه خود «بیلشازار»
به تنك آمده بودند و در همان زمان توطئه دعوت امپراطور فارس
برای استیلای بر بابل توسط خود بابلیها در بابل چیده شد .

مردم بابل حسن رفتار و سلوک پادشاه فارس را پس از آنکه
بر لیدی تسلط یافت بچشم دیده و یا شنیده بودند و بدینطریق خواستند
که آنانرا نیز مثل اهل لیدی از چنك ظلم نجات بخشد .
مورخین یونان مینویسند که یکی از ولایة بابل موسوم

از طرف خدا فرستاده شده است ظاهر میشود .

خداوند میگوید خورس^۱ فرستاده من است و خشنودی مرا بر آورده خواهد ساخت ، و هم چنین او را یاری کردم تا خلق خود را در حوزه حمایت او در آورم و بالاخره خورس را مخاطب قرار داده گوید « همه این کارها را انجام ده تا بدانی که من خدای بزرگم ، بزرگم ، خدای اسرائیل که ترا صراحتاً به نام برای آزادی اسرائیل ، قوم برگزیده او صلا میدهد » .

در این جا بروشنی عقیده یهود را در باره نجات دهنده از هر مصیبت و بلائی می بینیم و این همان عقیده است که صورت جهانی بخود گرفته و همه مردم را بانتظار مسیح موعود گذاشته است .

کتاب یسعیاہ خورس را مسیح موعود تصور میکند و در شان او صریحاً میگوید « خداوند در حق خورس مسیح خود فرماید ... »

صورت تازه حیات انومی یهود از زمان موسی است که در زمانی که یهود در منتهای ذلت و بیچارگی در مصر زندگی میکردند ظهور کرد ، موسی در آن زمان روحی تازه در قوم خود دمید و آینده ای نوید بخش و شیرین برای آنها ترتیب داد و چنان کرد تا ایمان آوردند که خداوند او را برای نجات قوم یهود و برانگیختن آنها فرستاده و مشیت خداوندی خواسته است که قوم او بر سایر اقوام برتری یابند .

ازین زمان در عقاید ملی یهود دو تخیل اساسی بوجود آمد اول آنکه این قوم ، قوم برگزیده خدای هستند ، و دیگر آنکه هر موقع مصیبت و ذلتی پیش آید خداوند کسی را برای نجات آنها خواهد فرستاد .

از تخیل اول نظریه برتری نژاد و از تخیل دوم نظریه

یهود پیشگوئیهای را که ذکر کردیم به کوروش عرضه داشتند و گفتند که خداوند زمین و آسمان در کلام خود کوروش را نجات‌دهنده قوم خود قرار داده است، کورش تحت تاثیر این گفته‌ها واقع شد و امر به تجدید بنای پیکر مقدس آنهاداد.

چیزیکه مسلم است پس از فتح بابل کورش و جانشینانش قوم یهود را مورد رعایت و حمایت خود قرار دادند و حتی بعضی از یهودان توانستند مراحل ترقی را تا عضویت دربار هخامنشی نیز به پیمایند و این‌ها حقایق تاریخی است که نمیتوان منکر آن شد. البته ممکن است بعضی از آنچه در کتاب عزیر آمده خالی از صحت باشد ولی در برابر حوادث اساسی که تاریخ نیز حاکی از آن است باید سر تسلیم فرود آورد.

مسلم است که اسارت و بندگی یهود پس از استیلای کورش بر بابل پایان یافت و عده زیادی از آنها (۱) به فلسطین بازگشتند و کورش بآنها اجازه و دستور داد که در آبادانی شهرهای خراب بکوشند، این معنی از کتیبه‌های آن عهد مستفاد میشود.

هم چنین مسلم است که پیکر مقدس در اورشلیم مجدداً برپای شد و اوامر شاهانه پی‌در پی در باره بنای آن صادر گشت. بعضی فرمانهای کورش و داریوش و اردشیر که در کتاب عزیر آورده

(۱) به قولی عده‌ای در حدود ۴۲ هزار نفر به ریاست شش‌بصر نامی از اعقاب داود پیغمبر راه فلسطین پیش گرفته و این جمع بیشتر از فقرا و تنگدستان یهود بودند و توانگران و کسانی که در بابل کسب و کاری داشتند از آن شهر خارج نشدند. (مترجم)

به « گبر یاس » بدر بار کوروش پناه برد و در آنجا درباره هجوم به بابل با کوروش مذاکره کرد .

هرودوت مینویسد که فتح بابل بتدبیر این والی صورت گرفت ، و قتی که محققین پس از آنکه این حوادث تاریخی را مورد دقت قرار دهند و سپس به پیشگوئیهای یسعیه توجه نمایند ، به نتیجه منطقی و قطعی وقایع خواهند رسید .

پیشگوئی یسعیه ثانی میتواند دو حال داشته باشد یا قبل از فتح بابل است یا بعد از آن ، اگر فرض اول را درست بگیریم ، باید حتما اعتراف کنیم که یسعیه دوم از دسته کسانی بوده است که در جریان زیر پرده دعوت کوروش برای فتح بابل شرکت داشته اند یا به اقل تقدیر ، از شرایط و موقعیت سیاسی روز کاملا مطلع بوده و حوادث آتیه را پیش بینی میکرده است و این پیش بینی های خود را رنك يك قرن قبل داده و جزء گفته های یسعیه اول آورده و بدان ملحق نموده است که هم تاثیر آن بیش بوده و هم رفع سوء ظن نماید .

در صورتیکه فرض دوم — بعد از فتح بابل — را درست بگیریم دیگر اشکالی نیست و معلوم است مصالح قوم یهود ایجاب میکرده که یسعیه جریان اوضاع را برشته تحریر در آورده و آنرا به یسعیه اول یعنی مدتی قبل از کوروش نسبت دهد .

پیشگوئیهای یهود

در سفر آخر از تورات که منسوب به عزرا (عزیر) پیغمبر است حوادث بعد از فتح را خواهیم دید . این سفر بما میگوید که رؤسای

مطلب را مورد بررسی قرار میدهم . نباید فراموش کنیم که کورش از پیروان مذهب مزدیسنا یا دین زردشتی بوده است، این خود مطلبی است که در روابط میان ایرانیان و یهود اهمیت خاصی دارد .

در آن زمان طبق تحقیق تمام مردم دنیا بت پرست بودند مگر دو دسته ، یکی پیروان دین مزدیسنی - دیگر یهود. فقط این دو دین از هر گونه بت پرستی مبرا بود و در تاریخ هیچکدام از دو مذهب فوق محلی برای بت پرستی نمی یابیم.

با این مراتب بد نیست تصور کنیم که کورش پس از فتح بابل ، چون از عقائد یهود و احکام اخلاقی و مذهبی آنها آگاه شد و آن را موافق و نزدیک با احکام و عقاید دینی خود یافت ، طبیعتاً آنان را گرامی داشت و پیشگویی هایشان را از دل و جان پذیرفت.

يك مطلب دیگر نیز در این خصوص باید گفت، مورخین عرب پس از آنکه دست به تدوین تاریخ قبل از اسلام زدند ، در روایات یهودی به حوادث و مطالبی برخوردند که دلالت بر روابط زردشت و پیروان آن با قوم یهود مینمود. طبری از این گونه روایات نام میبرد و مورخین بعد از او نیز از او نقل کرده اند .

شك نیست که این روایات بی اصل و باطل است، فقط وجود آن دلیل بر اینست که اندیشه یهود و عقاید آنان با عقاید پیروان زردشت نزدیکی تام و تمام دارد و این توافق افکار و عقاید، در مرور زمان موجب این فکر شد که یهودان تصور کنند دین زردشت از دین آنها گرفته شده و زردشت و جانشینانش از شاگردان انبیاء بنی اسرائیل بوده اند!

شده توسط مورخین یونان نیز تأیید شده است .

روایات ملی یهود می گوید که عزرا و نحمیا و حجی پیغمبر در دربار شاهنشاه اردشیر مقامی بزرگ یافتند و همانها هستند که شاه را وادار به صدور اوامر خاص درباره یهود نمودند . ظاهراً دلیلی نیست که مطلب فوق را به کلی انکار کنیم ، در صورتیکه این حوادث صحت داشته باشد ، باید در علل اینکه کورش با یهود مدارا کرد بحث کنیم ، آیا این پیشگوئی ها یکی از این علل نبوده است ؟

مهمترین این پیشگوئیها ، پیشگوئی دانیال است که در آن کشور متحد فارس و ماد را بصورت قوچی دوشاخ نشان می دهد ، جزء دوم این خبر که مربوط به ظهور اسکندر است ممکن است الحاقی باشد . اما جزء اول که متعلق به ظهور کورش است و در آن زمان دهان بدهان میگشت مسلماً از طرف کورش با حسن قبول تلقی میشد ، در صفحات بعد از يك مجسمه سنگی که از کورش در حفريات ايران بدست آمده صحبت خواهیم کرد و این مجسمه کمک زیادی به حل مسئله خواهد نمود .

اما شك محققین در باب وجود دانیال پیغمبر راقرائن و اخبار وارده نمیگذارد تأیید شود ، ممکن است سفر دانیال يك داستان ساختگی باشد ولی آنچه در آن آمده مسلماً دارای اصل و حقیقتی است و اگر تمام داستان دانیال را حقیقت ندانیم باید باین مطلب ایمان پیدا کنیم که شخصی بدین نام توانسته باشد بدانش و حکمت خود در دربار بابل مقامی مناسب یافته باشد .

روابط یهود با زرتشت

اکنون این بحث را کمی ساکت گذاشته ، جنبه مهم دیگری را

است لا غیر . یعنی پادشاهی که دانیال او را به صورت قوچ تصویر نموده و کلمه (لوقرانائیم) را الفبا و قرار داده است . کلمه لوقرانائیم بزبان عبری ترجمه همان «ذوالقرنین» عربی است یعنی لفظ «قرن» در زبان عربی و عبری هر دو معنی «شاخ» را میدهد و مسلم است که یهودان عرب آنها که از حضرت پرسیدند . چون زبان شان عربی بود کوروش را ذوالقرنین مینامیدند و آیت «سدى» هم این معنی را تایید میکند که در تورات فقط در يك جا اسم ذوالقرنین برده شده است و این صحیح است زیرا در تورات از قوچ ذوالقرنین جز يك مرتبه نام برده نشده و آن نیز تنها در سفر دانیال است . بدین طریق سایر اشکالات نیز يك باره از میان می رود ، هیچ دلیل و احتیاجی هم نیست که کلمه «قرن» را از معنای لغوی اصلی آن بگردانیم و در بیابان تأویلات و تفسیرهای خشك و بی پایه گمراه شویم .

شخصیت ذوالقرنین در تاریخ بدین طریق در نظر ما کاملاً مشخص شد ، اما آنچه در قرآن درباره ذوالقرنین آمده است می بینیم با وقایع حیات کوروش مطابقت تمام دارد و برای تطبیق آن هیچ زحمتی نیست .

دسترسى به مجسمه کوروش

اولین بار که این تفسیر درباره کلمه ذوالقرنین به خاطر من رسید ، روزی بود که مشغول مطالعه سفر دانیال بودم ، بعداً که در نوشته های مورخین یونانی تعمق نمودم این عقیده در من بیشتر وت گرفت و تایید شد.

عقیده قومی یهود در باب کوروش

در آنچه گفتیم، عقاید محققین جدید را در باره اسفار یهود بیان کردیم. اما این قسمت از بحث کافی نیست، اینکه پیشگویی‌ها قبل از وقوع حوادث بوده یا بعد از آن نوشته شده است؟ تأثیری در بحث ما ندارد و ما نمیخواهیم باثبات آن بکوشیم.

آنچه که مورد نظر ماست و میخواهیم نظر خواننده را بدان جلب کنیم عقیده قومی و ملی یهود در این مسئله است. واضح است که اسفار یسعیاہ و یرمیاہ و دانیال از کتب الهامی و آسمانی یهود است و عموماً عقیده دارند آنچه در این کتب آمده پیشگوئی‌هاییست که توسط انبیاء قوم مدت‌ها قبل از وقوع حوادث آورده شده و بعداً حوادث روزگار کلمه به کلمه آنرا ثابت و مسلم نموده است. بدین طریق یهودیان عنیده راسخ دارند که ظهور کوروش از طرف خدای بوده و برای نجات آنها از بلای عظیم اسارت و تجدید بنای اورشلیم برگزیده شده است.

یشعیاہ نبی کوروش را به راعی‌بندگان خدا و مسیح او لقب میدهد و در آن می‌گوید که کوروش خواست خداوند را اجرا می‌کند. در رؤیای دانیال کورش بصورت قوچ در می‌آید، یسعیاہ او را بصورت عقاب شرق می‌نماید، عقیده قومی یهود در این باره روشن است، باستناد کتب مقدسه خود کوروش را ذوالقرنین تصور نموده و ظهور او را بر طبق بشارات قبلی پیغمبرانشان درست و صحیح می‌دیدند. بر پایه آنچه تاکنون ذکر کردیم، در این صورت معلوم است که مقصود سؤال یهود از «ذوالقرنین» همان کوروش بوده

بالاخره وقتی که نویسنده شهیر فرانسه مسیود یولافوا *Dieulafoy*

کتاب خود را بنام آثار باستانی ایران (*L'art antique en perse*) منتشر و عکس مجسمه را چاپ کرد، دنیا نیز با کوروش آشنائی تمام پیدا کرد. باستان شناسان قرن نوزدهم از لحاظ هنری نیز به مجسمه فوق اهمیت میدهند. دیولافوا آنها را یکی از نمونه های گرانبهادر نیای هنر آسیای قدیم میدانند که با بهترین مجسمه های یونانی رقابت میکند و جای شکفتی نیست اگر این مجسمه عالیتترین مقام را در آثار باستانی ایران احراز کند. عده زیادی از مستشرقین آلمان بارگران سفر پارس را فقط بدان تحمل کردند که این پیکر زیبا را تماشا کنند. مجسمه مذکور بقامت يك بشر معمولی است که کورش را نشان میدهد در دو طرف او دو بال مثل بالهای عقاب و در روی سر او دوشاخ بصورت شاخ توج وجود دارد.

دست راست او کشیده و بجلو اشاره میکند، لباس پیکر از نمونه همان لباسهایی است که از پادشاهان بابل و ایران در مجسمه های آنها دیده ایم (۱)

این مجسمه مسلماً ثابت میکند که تصور ذوالفرنین فقط در باره کوروش در مردم پیدا شده و ازین خیال، مجسمه ساز نیز پیکر او را با دوشاخ ساخته است.

۱ — بعضی مستشرقین مینویسند این بارلیف (صورت برجسته) سابقاً کتیبه ای داشته بدین مضمون :

« من کوروش شاه هخامنشیم » ولی این کتیبه امروز از میان

رفته است . مترجم.

اما دلیل دیگری که خارج از تورات باشد نداشتیم و مورخین یونانی هم در این خصوص مطلبی نداشتند

چند سال بعد، وقتی که توفیق مشاهده آثار ایران باستان دست داد و بمطالعه تألیفات محققین تازه در باره این آثار دست یافتیم؛ اندك شك و شبهه ای هم که بود از میان رفت و حتم و یقین کردم که مقصود از ذوالقرنین نیست مگر شخص کوروش و هیچ احتیاجی نیست که ذوالقرنین را در شخص دیگری غیر از کوروش بجوئیم. دلیل و قرینه مهمی که مرا مؤید شد، همانا مجسمه کوروش بود، این يك مجسمه سنگی است که در نزدیکی های پایتخت ایران باستان - استخر - قریب پنجاه میلی سواحل رود خانه « مرغاب » نصب شده بود. اولین کسی که از وجود این مجسمه آگاه شد، جمیس موریر (*Morier*) بود، چند سال پس از او « سررابرت کیر پورتر » (*Sir Robert Kerr Porter*) به استخر رفت و در آنجا اندازه های دقیق مجسمه را ضبط و از روی آن تصویری باقلم مداد کشید، این تصویر در کتاب او باقی است.

کشیش فاستر (*Foster*) در سال ۱۸۵۱ در جلد دوم کتاب خود که به *on primevel Language* موسوم است از این مجسمه سخن بمیان می آورد و ادله ای نیز از تورات بدان اضافه و تصویر روشنتری چاپ مینماید.

آن روز که خط میخی خوانده شد، پرده از روی شك و ظن ها نیز برگرفت و مجال گمان بکسی نداد که در اسناد مجسمه به کوروش شك کند.

دولت هخامنشی، استخر پایتخت بود تا در عهد داریوش سوم (دارا) بدست اسکندر افتاد و با آتش بیداد اوسوخت.

روزگاری که اعراب بر ایران دست یافتند، استخر يك قرية کوچکی بیش نبود در شصت میلی آن شهری بنا کردند بنام شیراز که اکنون حاکم نشین پارس است.

ظاهراً باید مجسمه کوروش در زمان اردشیر در استخر گذاشته شده باشد و اکنون روی يك پایه ای در خرابه های استخر وجود دارد. اگر این تصور را که قریب به یقین است در نصب مجسمه قبول کنیم كمك بزرگی به ما، درباره لقب کوروش میکند و دلیل بر این است که حتی تا آن زمان کوروش به ذوالقرنین و عتاب شرق مشهور بوده است و وقتی که خواستند در زمان اردشیر به افتخار کوروش مجسمه ای از او بسازند، روی این تصور، مجسمه او را بصورت مذکور ساخته و پرداخته.

در اینجا بامسئله اساسی دیگری روبرو میشویم، معلوم شد که مجسمه ذوالقرنین مربوط به کوروش است و در خانواده هخامنشی این لقب مخصوص کوروش بر زبانها بوده است.

دلیلی نداریم که منشاء این تصور غیر از رؤیای دانیال و پیشگوئی یسعیاہ جای دیگر باشد و در باب قبول آن هم دو صورت میتواند داشته باشد، یا این لقب بعد از انتشار پیشگوئی های دانیال و تطابق آن با حقیقت قبول شده و یا اینکه آنطور که کتاب عزرا میگوید پیشگوئی ها را بسمع کوروش رسانده اند و کوروش و رجال دربار نه تنها از آن خوششان آمده بلکه آرم ذوالقرنین و عتاب شرق را

نوجی که در رؤیای دانیال نبی آمده مثل ، قوچهای معمولی
دو شاخ دارد ولی شاخ آن مثل سایر قوچها قرار نداشته بلکه یکی از آنها
رو بجلو و دیگری پشت آن و رو به عقب بوده و عین این تصور را
در مجسمه فوق می بینیم.

دو بال مجسمه هم گویای همان تصویری است که در سفر
یشعیا از قول او بنام «عاب شرق» ذکر شده است که گوید عقاب
شرق را فرا خواندم ، فرا خواندم این مرد را که از راه دور می آید
و خشنودی مرا حاصل می نماید (باب ۴۶ آیه ۱۱) از همین لحاظ
مجسمه به مرغ شهرت یافته و رودخانه ای هم که از کنار آن میگذرد
به همین مناسبت «مرغاب» نامیده شده است.

در این کتاب عین تصویری را که کشیش فاستر در کتاب
خود آورده است ضمیمه کرده ایم و جزئیات پیکر در آن خوب
نمایانده شده است .

اما در چه زمانی این مجسمه ساخته شده است ؟ آیا در زمان
کوروش و بامر او یا اینکه در زمان جانشینانش این مجسمه را بنا
کرده اند؟ پی بردن بحقیقت این مطلب مشکل است .

پای تخت ایلامی ها و پارس شهر شوش بود که اکنون بنام
اهواز در جنوب ایران واقع است و پایتخت ماد یا میدیا شهر «هنگمتانه»
که عرب همدان گوید بود که اکنون نیز بهمین نام آباد است، فقط
محل آن کمی از محل قدیم دورتر شده است.

پس از آنکه اردشیر جانشین داریوش شد، استخر را پایتخت
خود قرار داد و کاخ و منزل در آن برپای ساخت و تا پایان کمار

خانواده هخامنشی و کوروش

اکنون نظری به احوال کوروش، آنطور که تاریخ بما مینمایاند
مییندازیم و سپس می بینیم تاچه حد این احوال با آنچه در قرآن آمده
است مطابقت دارد .

دورانهای سه گانه تاریخ ایران

مورخین عصر حاضر تاریخ قدیم ایران را به سه دوره تقسیم
نموده اند : دوره اول شامل حوادث قبل از هجوم اسکندر مقدونی
به ایران است .

دوره دوم دوران « پارت » هاست که اعراب ملوک الطوائف خوانند
و در ایران به اشکانیان نیز موسوم است .
دوره سوم همان عصر ساسانی است .

در دوره اول تاریخ - دوران هخامنشی - ایران به اوج مجد
و افتخار رسید ، این دوران مجد از زمان سلطنت کوروش شروع می شود
و همان دوره ایست که با کمال تأسف، روزگار پرده ای ضخیم بر جزئیات
وقایع آن افکنده و مستقیماً ما را برای درك و تحقیق آن راهی نیست .
آنچه ما در این باره میدانیم، از زبان خود اهالی پارس نیست
بلکه نقل گفتار ملتی معاصر آن عهد است که یونان باشد و اگر نوشتجات
و تواریخ یونانی نبود هر آینه قسمتی از بزرگترین و باشکوه ترین دورانهای
مجد و عظمت ایران قدیم از میان رفته ، دیگر اثری از آن نبود .
البته مترجمین عرب، داستانهای ایرانی ترجمه کرده و بعنوان تاریخ

شعار رسمی خود قراردادند و از آن زمان بعد کوروش رسماً به ذوالقرنین و «ذو جناحین» ملقب گشت.

مجسمه راهم که خوب دقت کنیم، این دو صفت را در آن صادق خواهیم یافت، بعبارة اخری، کشف این مجسمه در حقیقت این گفته را که در کتاب عزرا آمده که «پیشگوئیهای پیغمبران یهود را بر کوروش عرضه داشتند و او ازدل و جان پذیرفت و خشنود گشت» تأیید مینماید.

ممکن است گفته شود که امر برعکس آنچه گفتیم بوده یعنی پارسیان قبلاً کوروش را به ذوالقرنین و عقاب شرق ملقب ساخته بودند و یهود این لقب را در کتاب های خود از قول آنها نقل کرده اند. البته میشود چنین فرضی کرد ولی اظهار عقیده قطعی درباره آن مشکل است و لازم است که يك سند مسلم درباره آن نشان داده شود، فعلاً چنین سندی در دست نیست و گفته های یهود نیز چنین فرضی را مردود میکند. علاوه بر آن، باید گفت که منشاء این تصور از روح ایرانی سرچشمه نمیگیرد و موافق مزاج پارسیان نیست، قرائن می-رساند که تصور آن نباید از طرف یهود باشد، زیرا این قوم قبل از دیگران حقائق و حوادث زندگی را بصورت قوچ یا میش و غیر آن نمایانده و حیوانات را در امور معنوی راه میدادند که از آن جمله مثلاً قربانی اسحق را باید نام برد.

در کتاب «خلق» درباره مکاشفات یوحنا نیز چند بار تصور قوچ و میش و بز آورده شده ولی برعکس در تصورات پارسی و زردشتی چنین چیزهایی نیست، دلیل آن هم اینست که در اوستا اصولاً یکی از این تصورات و تخیلات نمیتوانیم پیدا کنیم.

ست . همین تذکر مدتها ورد زبانها بوده و سپس در عصر ساسانی بصورت داستانی که حاوی حماسه های ملی است درآمد . پس از حمله اسکندر که کتب تاریخی پهلوی بآتش بیداد او کشیده شد ، کتابی برای درك حقیقت وقایع باقی نماند و داستان فوق جانشین تاریخ گشت .

و نتيكه مورخين عرب بفكر تدوين تاريخ قديم ايران افتادند جز همین داستان پهلوانی که در عصر ساسانی تألیف یافته اثری از آن نیافتند ، کتابهایی مثل خدائی نامه و آئین نامه و - فندیار نامه که ابو حمزه اصفهانی و ابن ندیم و مسعودی و غیر آن از آن یاد میکنند یا آنچه بنام «سیر ملوك» فرس تعبیر شده هیچکدام جز قسمتهایی از این داستان بزرگ قدیمی نیست که همه آن به عربی ترجمه و نقل شده است . اولی بار ابوعلی بلخی از آن الهام گرفت و سپس فردوسی آنرا بنا شاهنامه برشته نظم کشید

بعدها محققین رن نهم بداستانهای پهلوی دست یافتند و متوجه شدند که مورخين عرب با کمال امانت این داستانها را بعربی ترجمه نموده و پس از آن فردوسی با همان امانت بدان حلیه نظم پوشانده است .

آنچه شایسته تذکر است این است که مورخين عرب (۱) از ماهیت داستانهای اطلاع نبوده اند ، منتهی همانگونه که یافتند ترجمه کردند ولی در برابر عدم ارزش آن از لحاظ تاریخی نیز ساکت نشستند

۱ - بیشتر کسانی که بنام مورخين عرب نام برده میشود ، ایرانی

بوده اند و چون کتب آنها بزبان عربی نوشته شده در عرف عام بمورخين عرب و مورخين اسلامی معروف شده اند . مترجم

از خود بانی گذارده‌اند که بعد از آنها هومر ایران ، یعنی فردوسی طوسی آن را بنظم کشید و بدین وسیله جاویدان ساخت .

اما آنچه در این داستان از وقایع قبل از هجوم اسکندر گفته میشود هیچکدام جنبه تاریخی ندارد و داستان محض است و تاریخ بآن با همان نظری نگاه میکند که اساطیر قدم هندی مثل « مهابهارتا » و « رامائنا » یا اساطیر یونانی مثل « ایللیاد » می‌نگرد . ازین نظر نمیتوان شخصیت های شاهنامه را صورت حقیقت داد و مانعیم که آیا واقعا در تاریخ چنین کسانی بوده‌اند یا اینکه نتیجه خیال و ساخته افکار هستند .

قهرمانان گذشته ایران مثل جمشید ، ضحاک ، رستم ، اسفندیار سام و نریمان در ذهن ما مکان بارزی دارند ولی ما نمیدانیم آیا واقعا چنین کسانی در تاریخ وجود داشته‌اند یا اساطیر ملی فارس به ساختن آن دست زده است ؟

این از بدبختی حیات بشری است که قسمت اعظم تاریخ خود - منجمله فارس - را در اساطیر ملی گنجانده بطوریکه در تاریخ اثری از آن نتوان یافت .

مشکل توان گفت که مبادی این داستان از کجا آمده و در چه عصری صورت تفصیلی بخود گرفته است ، فقط يك چیز واضح است و آن اینکه « اوستا » کتاب دینی زردشتیان ماده اصلی این کتاب را تهیه دیده ، بعدها آن مواد توسعه یافته تا بصورت داستان در آمده است . در قسمت هایی از اوستا که باقیمانده است ، اسماء بعض از رجال شاهنامه که در آن به سلسله پیشدادیان تعبیر میشود وارد شده

جدول اسامی پادشاهان را بهردو روایت در کتاب «الآثار الباقیه» نقل
موده است. آنچه از قول یونانیان در جدول خود یاد نموده اکنون که
با کتب تاریخی یونانی مطابقه میکنیم هیچگونه تفاوتی بین آن دو
نی بینیم، ولی در جدول روایت فارسی، از آنچه که فردوسی آورده
چیزی اضافه بدست نمیدهد.

محققین و مستشرقین برای جمع بین دو روایت و ارتباط آنها کوشش
بسیار نمودند که هنوز نتیجه نداده است. مستشرق معروف آلمانی
«اشپیکل» در این خصوص تعمق فراوان بکار برده و مباحث آن شایسته
دقت است، اگر چه او نیز از تطبیق بین دو روایت عاجز مانده است.
مهمترین مسئله‌ای که فکر محقق را بخود مشغول می‌کند،
شخصیت کوروش است که از خود می‌پرسد آیا در شاهنامه ذکر
از کوروش آمده است؟

بعضی کیکاوس روایت شاهنامه و کوروش روایت یونانی را
شخص واحدی فرض نموده‌اند ولی اختلاف زیادی که میان حیات دو
شخصیت مذکور وجود دارد مجال چنین فرصتی بمانمیدهد.
جمعی دیگر کیخسرو را کوروش میدانند، زیرا داستان ولادت
کیخسرو با داستان ولادت کوروش شباهت تام دارد، صحیح است و باید
این تشابه مورد اهتمام و دقت قرار گیرد اما بتنهائی نمیتواند بحث را
فیصله دهد، و باید احوال و زندگی آن دو نیز توافق داشته باشد که
متأسفانه تا حد تشابه سرگذشت ولادت آندو نمیرسد.

ماخذ احوال کوروش

در هر حال، اکنون، چاره‌ای نداریم جز اینکه از آن چه
مورخین یونانی در احوال کوروش نوشته‌اند استعانت کنیم.

ابوحمزه اصفهانی (که تاریخ او قدیمترین تاریخ عربی در این خصوص است) فقط بنقل تاریخ ساسانی اکتفا کرده و قسمتهای قبلی تاریخ را از یاد برده و گفته که ازین راه نمیتوان به معرفت احوال سلاطین قدیم دست یافت زیرا کتب پهلوی پس از هجوم اسکندری از میان رفت (تاریخ سنی ملوک الارض چاپ آلمان ص ۲۳)

یعقوبی این داستانها را نقل نموده ولی تصریح میکند که ارزش تاریخی آن کم است. بیرونی به کلی رد کرده و گوید «عقل نمی تواند آنرا قبول نماید!» (آثار الباقیه چاپ اروپا ص ۱۰۰) ابن مسکویه در «تجارب الامم» سرسری از آن گذشته و عقیده دارد که زاده خیال است و تاریخ خود را از زمان ساسانی شروع می کند (تجارب الامم - تذکار «غب» ص ۴)

از طرفی مورخین عرب از گفته های یونانیان نیز بی اطلاع نبوده اند بلکه بخوبی از آن آگاه بوده و ازین نظر تاریخ فارس را بدو قسمت روایت فارسی و روایت یونانی تقسیم نموده اند.

مسعودی پس از ذکر اختلاف دو روایت، در کتاب خود «التنبیه والاشراف» گوید، من از روایت یونانی صرف نظر کردم، زیرا با روایت فارسی مطابق نیست و شایسته است که تاریخ فارس را از زبان ارسیان آموخت زیرا «صاحب البیت ادری بما فیه» (صفحه ۱۰۵ - چاپ اروپا)

اما متأسفانه باید گفت که آرزوی مسعودی هیچگاه جامه عمل بخود نگرفت، زیرا ارسیان تاریخ خود را تماماً از دست داده بودند! فکر ثاقب ابوریحان بیرونی بروایت فارسی اکتفا نکرده و

فارس- ماد (۴۵۰ق-م)

در ۵۶۰ قبل از میلاد کشور ایران بدو استان مهم تقسیم میشد، قسمت جنوبی موسوم به پارس و قسمت شمالی معروف به ماد بود که عرب آنرا «ماهات» و یونانیان «میدیا» مینامند. موقعیکه دو دولت آشور و بابل قدرت داشتند پارس و ماد مدتها در فشار تعدی آنسان بود، در آن زمان رؤسای قبایل در پارس حکومت داشتند.

پس از ویرانی نینوا (۶۱۲ ق م) و پایان یافتن کار سلطان آشور، امرای شمالی ایران آزادی بیشتری یافتند و کم کم دولت محلی مادرا بنا نمودند.

قبائل پارس نیز بهمین طریق فرصتی یافتند که سری بلند کنند، هم چنین در جنوب، از کشور دیگری بنام «انشان» یا «انزان» نیز نام برده میشود که حدود آن نامعلوم است.

پس از خرابی نینوا (پای تخت آشور) بابل رونق تازه یافت پادشاه مقتدر آن بنوخذنصر (بخت النصر) به تمام آسیای غربی دست یافت و طبعاً دو کشور ماد و پارس گمنام و بی اهمیت ماندند.

خانواده هخامنشی و ظهور کوروش

بالاخره سال ۵۵۹ ق م فرارسید و در شرایط و موقعیت عجیب و غریب شخصیتی دردنیای آنروز ظاهر شد که تمام انظار را بخود جلب نمود، صاحب این شخصیت جوانی از خانواده هخامنشی موسوم به کوروش بود که یونانیان او را «سائرس» می خوانند و عرب قورش و - خیارشا گوید.

امرای پارس او را حاکم خود نمودند، پس از مدت کمی بدون مقاومت زیادی کورش توانست ماد را نیز تصرف نماید و برای اولین بار در تاریخ کشور متحدی در ایران تشکیل و در آسیای غربی امپراطوری تازه ای ایجاد کند.

ماخذ فارسی، جز آنچه از آثار قدیمی ایران باقیمانده چیز دیگری نیست که مهمترین آنها کتیبه‌های داریوش است که بخط میخی نوشته شده و در قرن ۱۹ بخواندن آن موفق شده‌اند، مهمتر از همه اینها مجسمه کوروش است که قبلا هم از آن ذکر کردم و خوشبختانه حوادث روزگار نتوانسته است دست تطاول بدان دراز کند و اکنون پس از هزار و پانصد سال بزبان حال بما میگوید:

تلك آثار نا تدل علمينا فاسـ ملو اح الناعن الاثـ مار !
 سه تن از مورخین یونانی احوال کوروش را به تفصیل نگاشته‌اند که عبارتند از هرودوت - کتزیاس - و گزنفون. هرودوت که باید حقا او را ابوالمورخین نام داد در سال ۴۸۴ قبل از میلاد متولد شده است.

کتزیاس (۱) به طب اشتغال داشته و در دربار امپراطوری هخامنشی نیز مدتها طبابت نموده است، گزنفون فیلسوف یونانی و از شاگردان سقراط و مدتها بادربار ایران ارتباط داشته است.

کتیبه‌های فارسی بعضی از آنچه را این مورخین نوشته‌اند تایید مینماید، مثلا شجره نسب کوروش را همانطور که هرودوت و گزنفون نوشته‌اند، کتیبه داریوش نیز عینا داده است هم‌چنین مهر کوروش که در حفاریات بابل بدان دست یافته‌اند بعض تواریخ و سندها را روشن‌تر می‌سازد.

۱ - کتزیاس یونانی ۱۷ سال یعنی از سال ۴۱۵ تا ۳۹۸ ق م طبیب مخصوص پروشات ملکه ایران زن داریوش دوم بود و کتب او عبارت است از - پرسیکا - اندیکا - و دریا نوردی در آسیا. کتاب تاریخ او مرکب از ۲۳ جلد که شش جلد آن مربوط به آشور و ماد و ۷ جلد از زمان کوروش تا خشایارشا بوده و بیشتر آن مفقود شده است (مترجم)

نودرا بدوش این و آن برساند و مملکتش را بشناسد،
البته کوروش می‌توانست در این موقع از دشمنان خود که
میخواستند او را بدهان مرك بیندازند انتقام بگیرد، ولی او عفو را بر
نتقام بر نژید و از همه درگذشت و حتی کوچکترین اهانتی به جد
نسی القلب خود استیلا گس (۱) نیز روا نداشت .

هجوم اول کوروش و فتح لیدی

کوروش پس از آنکه بر تخت نشست با پادشاه لیدی (Lydyah)
که کرزوس (Crosus) نام داشت روبرو گردید.

مورخین یونان عموماً عقیده دارند که کرزوس برای اول بار
دست به دشمنی زد و کوروش را مجبور به توسل به شمشیر نمود، کورش
در این جنگ پیروزی شایانی یافت و کار مهم او در غرب نیز
پایان پذیرفت .

لیدی در آسیای صغیر که امروز موسوم به آناتولی
- ترکیه حاضر - است قرار داشت .

حکومت لیدی دست نشانده یونان بود، کوروش در این جنگ
پیروز شد و معمولاً در آن زمان عایت ممالك مفتوحه ویرانی و قتل
عام بدست فاتحین بود، اما مورخین یونان هم مینویسند که هیچ چنین
چیزی اتفاق نیفتاد، بلکه کوروش با کمال بزرگواری با مغلوبین رفتار
کرد، بطوریکه مردم گمان نداشتند که آتش جنگی بخانه آنها کشیده
شده است .

فقط هرودوت درباره کرزوس پادشاه مغلوب مطلبی مینویسد
بدین مضمون که کوروش ابتدا دستور داد یک کرسی بلند از چوب بسازند و
پس از آنکه کرزوس را بر روی آن نشاندند آنرا آتش بزنند . شاید
کوروش میخواست است بدینوسیله میزان شجاعت و ثبات پادشاه لیدی
را امتحان کند ، یا اینکه باطل بودن خرافات ممالك بت پرست را ثابت

۱ - اژدها .

از آنزمان فتوحات پی‌درپی کوروش شروع می‌شود، فتوحاتی که مقصود از آن خونریزی و جمع مال و شهوت سلطنت و سیطره نبود بلکه برای بسط امن و عدالت و دستگیری از مظلومین و مقهورین صورت می‌گرفت، بیش از دوازده سال از سلطنت او نگذشته بود که همه کشورهای آسیائی از ساحل دریای سیاه تا صحرای بلخ در برابر او زانو زد.

همانطور که در خور همه شخصیات بزرگ دنیا است، سالهای اولیه زندگی کوروش را با زحلیه اساطیر فرا می‌گیرد، چنین پنداشتند که در شرایط عجیب و غریب کوروش بوجود آمده و نشو و نما نموده است. هرودوت و گزنفون داستان کودکی کوروش را به تفصیل بیان میکنند و چنین می‌گویند که جد مادری کوروش موسوم به استیاکس قصد کشتن کوروش را داشت و فرمان آنرا نیز صادر کرده بود ولیکن حکمت خداوند بر آن قرار گرفت که جائی برای کوروش در قلب مامور قتل باز کند و کوروش بطرز عجیبی از چنگال مرك نجات یابد (۱)

بدین طریق مکاتب تربیت درباری بروی کوروش بسته شد و در کلاس طبیعت درس خواند و در دامان کوه و بیابان پرورش یافت تا روزی رسید که توانست مواهب خدادادی و فضائل خود را آشکار و صیت شهرت

۱ - هرودوت مینویسد: ازدهاک پادشاه ماد شبی در خواب دید که از شکم دخترش ماندان درخت تاکی بر آمد و سراسر آسیا را فرا گرفت مفسرین گفتند خطری برای ملک در پیش است و او دختر خود را که دربارس بود فراخواند، دختر چون آبتن بود پس از مدتی پسری آورد که ازدهاک او را به یکی از بستگان که هارپاک نام داشت سپرد تا هلاک کند، هارپاک نکرد و طفل را یکی از شبانان شاه موسوم به مهرداد سپرد، این چوپان که همانروزها اتفاقاً نوزادش مرده بود کودک را بزنش داد تا پرستاری و بزرگ کرد و بالاخره مقام و کارش بالا گرفت.

(مترجم)

حمله دوم به شرق

حمله دوم کوروش متوجه مشرق شد، قبائل وحشی و عقب افتاده «گید روسیا» و «باکتریا» که در نواحی مشرق - سکونت داشتند سر به طغیان برداشتند و برای حفظ نظم و آرامش کشور لازم بود که گوشمالی ببینند.

گیدروسیا شامل سرزمینی است که بین ایران جنوبی و سند واقع شده و امروز به مکران و بلوچستان موسوم است و باکتریا همان بلخ است.

مورخین یونانی ازین حمله کوروش نام میبرند ولی چون بکشور آنها مربوط نبوده از تفصیلات آن خودداری کرده اند. گمان می رود که بین سالهای ۵۴۰ و ۵۳۵ قبل از میلاد صورت گرفته باشد.

رسیدن کوروش به بلخ در آن زمان در حکم رسیدن به آخرین نقطه شرق بود زیرا کوروش از ایران جنوبی برخاسته و سپس به - مکران و بعد به کابل رفته و بلوچستان را پیموده به سوی بلخ رو نهاده بود.

ظن قوی می رود که سرزمین سند نیز در این حمله کوروش فتح شده باشد. پارسیان سند را بنام هند میخواندند، در کتیبه داریوش نام «هند» در فهرست بیست و هشت کشوری که گشوده است ذکر میشود.

فتح بابل

در همین ایام (۵۴۵ ق. م) امرای بابل و رجال آن شهر با کوروش ارتباط پیدا کرده و خواستند که برای نجات آنها از چنگ ظلم «بیل شازار» دست به فتح بابل زنند.

امپراطوری بابل پس از ازمیان رفتن نینوا رونق یافت و بسرعت توسعه پیدا کرد، «بنوخذ نصر» که اعراب او را بخت النصر مینامند پادشاهی ستمکار و مستبد برآی بود، مسیت شهرت او در ستمکاری و

نماید. در هر حال وقتی که دید کروزوس بدون ترس و بیم بر فراز کرسی نشست کوروش نیز فرمان خود را پس گرفت و او را بخشید و کروزوس با کمال آسایش و احترام در حمایت کوروش زندگی را پایان برد (۱)

مردم دنیا، ازین جنگ دانستند که کوروش نه تنها يك فاتح نیرومند تازه است بلکه يك معلم اخلاق نو نیز محسوب می شود و برخلاف روش سلاطین و دولت های سابق، امپراطوری بزرگ خود را بر اساس سیاست اخلاقی قرار داده است.

۱ - کوروش پس از آنکه از قصد حمله کروزوس مطلع شد متوجه لیدی گشت در این موقع کروزوس از رود هالیس گذشته و تا شهر بطریوم (نزدیک سینوپ) پیش آمد.

کوروش در این شهر با کروزوس روبرو شد، جنگ در زمستان نتیجه نداد و بالاخره از سوی دیگر کوروش به سارد متوجه شد، در نزدیکی این شهر کروزوس شکست خورد و اسیر شد، هرودوت مینویسد پس از سقوط سارد کوروش فرمانداد تا کروزوس را با ۱۴ تن از بزرگان لیدی در آتش بسوزانند، وقتی که توده هیزم آتش گرفت کروزوس با لحن حسرت آمیزی گفت: سلن، سلن!

کوروش بواسطه مترجمی معنی این کلمات را پرسید، او گفت که وقتی سان - قانون گزار یونانی - به سارد آمده بود من تمام اشیاء و جواهر خود را باو عرضه داشتم و پرسیدم در جهان کدام کس را سعادتمند تر از دیگران دانی؟ گفت تا کسی نمرده باشد نتوان گفت سعادتمند بوده یا نه! من تا امروز معنی این کلمه را نمیدانستم و اکنون به حقیقت آن پی بردم و بیاد او افتادم، این واقعه بیشتر صورت افسانه دارد ولی زبانزد شده است.

(مترجم)

خونخوار و فاسق و شروری بنام بیل شازار دادند . مردی از ظلم و فسق
اوبجان آمده بودند .

صیت عدالت کوروش دنیا را گرفته و زبانها گویای محامد
محاسن او بود . مردم بابل ، طبقات زجر کشیده آن شهر چاره‌ای
ندیدند جز آنکه بکوروش متوسل شده از ودعوت کنند تا برای نجات آنها
از این عذاب ورنج گام پیش نهد .

مورخین عقیده دارند که در آ زمان بابل یکی از
استوارترین و محکمترین پایتخت‌های دنیا از لحاظ دفاع بود دیوارهای
اطراف شهر از لحاظ استحکام و بلندی و طول و عرض تا بدان پایه
میرسید که از عجائب دهر در زمان خود محسوب میشد و از نظر
دفاعی کاملاً در امان بود . با همه اینها کوروش دعوت بابلیان را
پذیرفت ، بالشگری گران از پارس حرکت کرد و خود را به پشت دروازه‌های
بابل رسانید .

هرودوت مینویسد والی سابق بابل « گبریاس » که بدر بار کوروش
پناه برده و او را دعوت به فتح بابل کرده بود ، نیز با لشکر
کورش همراه بود و راهنمایی میکرد .

با وصف درو دروازه‌های مستحکم شهر مسلم بود که محاصره
بابل سالها طول میکشید و شاید بلا نتیجه بود ، چاره‌ای جز آن ندیدند
که شعباتی از رود دجله در بالای شهر جدا کرده و مجرای نهر را منحرف
سازند ، با کندن این شعبات آب رود تاحدی پائین رفت و گوشه‌ای برای
هجوم سربازان به داخل شهر باز کرد . جنگاوران پارس از داخل دجله
به شهر راه یافتند و در یکی از شبهای تاریک جمعی کثیر بدرون رفتند و با
کشودن سایر دروازه‌ها کاریایان یافت .

قهر و غلبه بر مغلوبین بدور و نزدیک رسیده بود، دوبار فلسطین و شام را غارت کرد و در آخرین هجوم خود نه تنها دولت یهود را بکلی برانداخت بلکه زندگی قومی و ملی آنان را نیز پایان داد. این یکی از بزرگترین فجایع تاریخ قدیم است که هنوز آثار اشک و ناله خلق محروم فلسطین در صفحات عهد عتیق منعکس است اسفار حزقیال، یرمیا و شعیا به پیغمبر نیست مگر رودها و ناله های ملی یهود پس از محو حیات ملی آنها. غارت بابلیان در حکم سیل مهیبی بود که پشت سرهم مردم را به قتل عام میکشاند. شهرهای یهود خراب شد پیکر مقدس آنان برافتاد، آثار دینی و علمی از میان رفت و بزرگترین ثروت مذهبی آنها که نص تورات باشد برای ابد از صفحه روزگار شد محو...

شمشیر فاتحین دسته های بزرگ یهود را از دم خود گذراند و بقیه را نیز به اکناف عالم فرار و سرگردان نمود. اما آنان که پنا گریز نداشتند به اسارت درآمدند و قشون فاتح بابلی مثل حیوانات آنانرا به سوی بابل راند.

در اورشلیم دیگر جز خرابه چیزی باقی نماند، یهودانی که در بابل بودند در کمال بدبختی و ذلت زندگی میکردند، این زندگی سخت هفتاد سال دوام داشت.

کم کم - پس از مرگ بخت النصر - اوج شوکت بابل نیز بسوی حضيض گرائید، جانشین او مرد لایق و توانائی نبود، کشیشها و راهبان معابد که بیشتر ولایات را در تحت فرمانروائی خود گرفته بودند بجای بخت النصر، بنویسند ناتوان را به شاهی برگزیدند و اختیارات سلطنت را بدست مرد

« کوروش شاهنشاه پس از فتح بابل در سایر کشور ها اعلام

داشت که خداوند آسمان تمام کشورهای دنیا را بدست من سپرد و فرمان داد تا برای پرستش او پیکر مقدس را در اورشلیم بپا سازم اکنون بر عهده هر يك از افراد يهود است كه بسوء اورشلیم رو آورند و خانه خدای را در آن بنا کنند ، تمام مرد و ملت من باید به يهود در انجام این امر كمك نمایند و آنچه از نقره و طلا و غیر آن لازم دارند برایشان فراهم سازند ».

پس از فرمان کوروش دایر بر بازگشت به اورشلیم، پنجاه هزار خانواده یهودی از بابل به فلسطین مهاجرت کرد و دست بآبادانی اورشلیم زده و پیکر را هم بنا ساختند .

بعدها هنگام عمل اشکالاتی پیش آمد، کتاب عزرا میگوید که نماینده داریوش در کار دخالت کرد و کار را متوقف ساخت ، یهود شکایت بدربار بردند و دستور داده شد که مجددا شروع بکار کنند . عزرائی پیغمبر در زمان اردشیر ظهور کرده است و با دسته دوم یهودان که از بابل به فلسطین میآمدند همراه بود و کتاب تورات را هم از نو نوشت .

بار دیگر نیز در زمان اردشیر بنای هیکل دچار وقفه شده و اردشیر به « حجی » پیغمبر نوشت که کار را زودتر پایان دهد و بالاخره در آن زمان ساختمان پیکر مقدس تمام شد .

روایات قومی یهود دلالت دارد که دانیال ، عزرا ، نحمیا ، و حجی پیغمبر از متربین درگاه کورش و داریوش و اردشیر بوده اند و با احترام تمام در دربار ایشان میزیسته اند .

پایان اسارت یهود و بنای پیکر مقدس

عقاید قومی یهود در این خصوص

اسفار مقدس یهود بما می گوید که ظهور کوروش و فتح بابل بدست او معجزه ای از جانب خداوند بوده است، بدین طریق پس از هفتاد سال، دوران بندگی یهود پایان پذیرفته و اورشلیم از نو آبادان میگردد.

یهود عقیده دارند که آنچه واقع شد، مصداق همان پیشگوئیهای است که یسعیاہ صد و شصت سال و یرمیاہ پینمبر شصت سال قبل از وقوع آن خبر داده بودند.

خمیره تاریخ یهود بیشتر از معتقدات دینی آنهاست، کتاب عهد عتیق تنها کتاب مذهبی آنها نیست بلکه منبع تاریخشان نیز بشمار میرود.

ازین نظر هر يك از روایات عهد عتیق مایه اصلی عقاید دینی یهود بشمار میرود و بدان ایمان کامل دارند.

ابن اسفار میگویند که همه این پیشگوئیها پس از فاتح بابل به کوروش عرضه شد. کوروش آنها را با امتنان پذیرفت و تأثیر بسیار در او کرد و دستور داد که کلیه اموال و اثاثیه دینی مثل ظروف طلا و نقره و غیر آن که توسط بخت النصر با پیکر مقدس از اورشلیم به غارت برده شده بود به یهود بازگردد.

علاوه بر آن دستور داد که وسیله مراجعت آنها را به فلسطین فراهم نماید، شهرهای خراب آبادان و پیکر مقدس را از نو برپا سازند، کتاب عزرا میگوید:

حدود ماد صورت گرفته نیز خبر میدهند ، این لشکر کشی باید متوجه شمال باشد ، زیرا ماد در شمال پارس قرار داشت و حدود آن به کوهپاد شمال که متصل دریای خزر و دریای سیاه میشوند میرسید .

این نواحی بعدها به قفقاز و باصطلاح پارسیان « کوه قاف » موسوم گشت.

کوه قفقاز فعلی در این سلسله کوهها وجود دارد . در این حمله کوروش به نزدیک رودی رسید و در اطراف آن اردو زد . از آنزمان این رود بنام « سائرس » یا رود کوروش موسوم شد و هنوز هم بهمین نام (کر) معروف است .

شك نیست که در این حمله با اقوام کوهستانی این منطقه روبرو میشود ، این اقوام به کوروش از دست قومی بنام « یاجوج و ماجوج » شکایت بردند ، کوروش دستور داد سدی آهنین - آنطور که شرح آنرا مفصلاً خواهیم دید - در برابر آنان بنا کنند . چیزی که مایه تأسف است این است که مورخین یونان به تدوین حوادث این لشکر کشی اعتنا نکرده اند .

وفات کوروش (۵۱۹ ق . م .)

شرق و غرب دنیای آنروز پس از فتح بابل به عظمت کوروش گویا بود ، زیرا در روی زمین کشوری نمانده بود که با او برابری کند ، در آنزمان بتنهائی امپراطوری تمام دنیای آباد را بدست داشت . و این از معجزات روزگار باستانی است ، بر آن آنکه مردی که تا ۱۴ سالگی يك چوپان گمنام بود و در جنگلها و کوهستانها میزیست

درباره اردشیر میگویند که دختری یهودی بنام «استر» در
دربار او ملکه شد، و چون يك عده از سران دربار توطئه ای علیه
یهود ترتیب داده بودند، استر توانست با مقا خود یهود را از این
توطئه نجات بخشد. (۱)

در میان کتاب های عهد عتیق در کتب «اپوکریفا» کتابی
بنام - استر - وجود دارد. مقصود از کت - اپوکریفا، کتابهایی
است که به ترجمه ای که توسط ۷۲ تن علمای یهود از عهد عتیق یونانی
مورت گرفت، ملحق شده است، این کتابها در نسخه عبری و فلسطین
وجود ندارند.

حمله سوم به شمال

مورخین یونان از حمله سوم کوروش که برای اصلاح اوضاع

۱- حکایت استر و مردخای که در تورات ذکر شده مربوط

به ابتدای سلطنت خشایار شاه است و خلاصه آن اینست: شاه در جشن بزرگی
خواست که ملکه با زینت های سلطنتی به میان مدعوین شاه آید تا

مردم زیبایی او را تماشا کنند، ملکه امتناع کرد و شاه در غضب شده
زن دیگری اختیار کرد، این زن برادرزاده مردخا نام یهودی دربان
قصر بود و پس از آنکه ملکه شد او را استر یعنی ستاره نامیدند.

بواسطه او مردخا نفوذ یافت. هامان نامی که از مقربان شاه بود بر

او حسد برد، حکمی صادر کرد که یهودی ها را در روز معین در تمام کشور

بکشند، مردخا به استر متوسل شد و او فرمانی صادر کرد که یهود ها

حق دارند از اجرای حکم ممانعت کنند و بالاخره بدست یاری استر، هامان

به سردار رفت و فرمان شاه نیز فسخ شد. (مترجم)

کرد ، متوجه شد که دستی غیبی بسوی دیوار دراز شد و این عبارت «آرامی» را بروی دیوارنوشت :

(منی ، منی تفیل ، و فرسین) پادشاه از دیدن این منظره دچار وحشت و اضطراب گردید ، بلافاصله فرمان به احضار معبرین و خوابگزاران داد ، خوابگزاران از تعبیر آن عاجز ماندند .

بالاخره ملکه نام دانیال پیغمبر را که شنیده بود به میان آورد ، شاه او را فرا خواند و عبارتی را که ذکر شد باو گفت .

دانیال در تفسیر کلام گفت : این عبارت خطابی است از طرف خداوند و دلیل بر آنکه روزگار پادشاه پایان رسیده است ، «منی منی» یعنی عمر تو پایان یافته ، و «تفیل» در تعبیر این معنی را می‌رساند که قدر و ارزش تو کم شد و «فرسین» علامت آن است که دولت تو سر رسید و پارس بر تو پیروز خواهد شد .

ازین تعبیر يك روز فزون نگذشت که پادشاه به قتل رسید و لشکریان داریوش بابل را قبضه کردند . بدین طریق برای بار دوم بابل به تصرف ایران در آمد و جزء امپراطوری پارس گردید . ما نمیدانیم که آیا این روایت دانیال ریشه و اصلی دارد یا نه ؟ و نمیتوان به آسانی به حقیقت قضیه پی برد زیرا کتاب دانیال مدت ها پس از فتح بابل تألیف یافته است .

اینرا هم نمیخواهیم . بگوئیم که روایت فوق اصولاً ساختگی است ، اگر قبول کنیم که این روایت قبلاً ماده ای داشته ناچار باید بپذیریم که ماده آن دارای اصل و ریشه ای نیز بوده است . در این صورت ریشه را در کجا باید جستجو کرد ؟

در دین و عقاید و آداب و اقتصاد آنان نمی‌کرد ، بلکه فقط باخذخراجی معین اکتفا مینمود و فقط ناظر امور مهم بود .

رسم کوروش براین بود و در بابل هم همین طور رفتار کرد
نماینده ای از خود در شهر بجای گذاشت و به پای تخت خود بازگشت
بدین‌طریق بابل در عین تابعیت از کوروش استقلال داخلی خود را نیز
حفظ کرد .

مورخین یونان مینویسند که این وضع بیست سال دوام داشت ،
پس از مرك كوروش داریوش برای فرو نشاندن شورشهای
ماد وارد آن منطقه گردید .

در این وقت پادشاه بابل که موقع را مناسب دید ادعای
استقلال کرد ، داریوش ناچار به بابل حمله کرد ، مورخین یونان جریان
این جنگ را مفصلاً نوشته اند و گفته اند همان‌طور که کوروش بكمك
یکی از امرای سابق بابل موسوم به گبرياس شهر را تصرف کرد ،
داریوش یکی از رجال فداکار خود را به شهر فرستاد و او توانست
توطئه ای علیه پادشاه بابل ترتیب داده و او را بقتل برساند و دروازه هارا
بروی داریوش بگشاید .

در کتاب دانیال از این ماجری نیز سخن رفته است منتهی
به طرز خاص و شیوه معینی . کتاب دانیال میگوید ، شبی که فردای
آن پادشاه بابل به قتل رسید ، شاه دستور داد جلسه عیش و سروری
برپا کنند ، در این شب نشینی ، بدستور شاه ساقی مجلس باده را در
پیمانه های مخصوص که با پیکر مقدس از اورشلیم به بابل آورده بودند
می‌پیمود ، وقتی که جام بدست شاه داده شد و شاه آنرا بدهان نزدیک

ذوالقرنین مذکور در قرآن و کوروش

مثل اینکه مسئله اطلاق لقب ذوالقرنین به کوروش دیگر حل شد و اگر کوچکترین احتمال و شکى نیز در این باره بود با پیدا شدن مجسمه کوروش از میان رفت. چه اگر از کلیه قرائن کتب عهد عتیق هم چشم پیموشیم، تمثال کوروش دلیل موجود و حسی کاملی بر این دعوی ماست.

اکنون ببینیم آیا آنچه درباره ذوالقرنین در قرآن آمده است با احوال کوروش مطابقت میکند یا نه؟ هم اکنون بشرح این مطلب خواهیم پرداخت، در اول کتاب مختصر و خلاصه ای درباره آنچه در قرآن آمده است بحث نمودیم و اکنون باز بدنبال همان مطلب رویم

انا مکننا له فی الارض

۱- درباره ذوالقرنین در قرآن آمده: انا مکننا له فی الارض و آتیناه من کل شیئی سیبا (۸۴) یعنی با و قدرت و توانائی اداره کشور را بخشیدیم و همه گونه وسائل را که برای بنیاد نهادن حکومت و فتوحات خود لازم داشت برایش فراهم ساختیم.

از سبک و اسلوب خاص کلام قرآن یکی اینست که وقتی فتح و موفقیت های بزرگی را که از طرف کسی صورت میگیرد مستقیماً بخدا نسبت می دهد. چنانکه در این آیه آمده: می خواهد تایید کند که امری بزرگ و خارق العاده و بر خلاف موازین طبیعی صورت گرفته و فقط بخشش و عنایت خاص خداوندی بوده که چنین کاری انجام پذیرفته است.

مثلاً در سورة یوسف نیز چنین میفرماید:

محققین معاصر عقیده دارند که باید قبل از هر چیز برای پیدا کردن ریشه روایت فوق ، توطئه‌ی بابل را که نام بردیم مورد تعمق و دقت قرار دهیم . توطئه‌ی ای که ضد پادشاه بابل صورت گیرد ، از طرف کدام طبقه - که بیشتر از شاه ناراضی هستند - میتواند باشد ؟ مسلماً که یهودیان باید این توطئه را چیده باشند .

در روایت فوق میگوید که پادشاه می خواست در ظروف متعلق به پیکر مقدس اورشلیم باده پیمائی کند ، مخصوصاً که اهانتی به پیکر شده باشد . آیا چه کسانی ازین عمل بیشتر خشمگین شده ورنج میبردند ؟ مسلماً رؤسای یهود بابل . - بنا بر این مانعی ندارد که بگوئیم رؤسای مزبور در توطئه دست داشته اند و همانها هستند که خط و تهدید فوق را روی دیوار نوشتند و آنرا بدست غیبی نسبت دادند . البته یهودچنین اعترافی نمیکنند و عقیده دارند که این امر معجزه‌ای بود که برای تایید آنها از طرف خداوند نازل شده است .

و آتیناه من کل شیئی سببا

پس از آن قرآن کریم میفرماید «و آتیناه من کل شیئی سببا» یعنی همه گونه وسائل کار و موفقیت را در دسترس او نهادیم ، ملاحظه کنید که چگونه کلمات آیه با حقیقت وقایع توافق دارد ؟ جوانی که دیروز چوپان گمنامی بیش نبود ، امروز بر تخت شاهی نشسته و پادشاهی است که همه گونه وسائل بدون جنگ و خونریزی برایش فراهم آمده است !

مورخین یونان مینویسند که تمام قبائل پارس از دل و جان قبول فرمانروائی او را نمودند و برای اولین بار در تاریخ کشور متحدی از دولت ماد و پارس تشکیل شد و نیروهای فراوان که تا آنروز سابقه نداشت برگرد کوروش جمع آمد .

نخستین کار بزرگ

۲- پس از آن آیه ، قرآن سه کار بزرگ برای ذوالقرنین بر می شمارد که نخستین آن متوجه «مغرب الشمس» است که مسام است غرض از «مغرب الشمس» جهتی است که خورشید در آن غروب میکند یعنی جهت مغرب ، نه اینکه مقصود در آن محل واقعی غروب خورشید باشد چه چنین مکانی طبیعتاً وجود ندارد ، ازین نظر کلیه جملاتی که در این آیات مغرب الشمس و مطلع الشمس دارد باید به مشرق و مغرب ترجمه شود .

در «عهد عتیق» هم چنین تعبیراتی می یابیم ، مثلاً در کتاب زکریا خداوند میفرماید : بندگانم را از سرزمینی که خورشید از آنجا برمی آید و سرزمینی که خورشید در آن فرو میرود نجات میدهم (۷ : ۸) ، در این آیه مقصود این است که مردم بیت المقدس را از چنگ مصر و بابل نجات داده است ؛ این يك امر واضحی است که مصر برای فلسطین در حکم سرزمین مغرب و بابل برای فلسطین حکم مشرق را داد .

وكذلك مكنا ليوسف في الارض (١٢ : ٥٦) یعنی يوسف عليه السلام را در سرزمین مصر برگماشتیم ، در اینجا هم امر را از آن نظر مستقیماً مربوط به خدا میکند که کاری برخلاف معهود و طبق شرایطی خاص و خارق العاده صورت گرفته ، زیرا يوسف به طریقی عجیب به تخت و تاج مصر رسید ، خداوند او را از حقیض زندان بیرون کشید و به اوج پادشاهی رسانید .

اسلوب کلام در باره ذوالقرنین نیز همینطور است و لازم می رسد که ذوالقرنین نیز مثل يوسف در شرایط غیر عادی و مشکل به تخت و تاج رسیده و فقط لطف خاص خدائی شامل او بوده باشد .

و قتی که در احوال کوروش بررسی میکنیم ، می بینم که جزئیات زندگی او با حیات ذوالقرنین قرآن مطابقت . زندگی کوروش در محیطی که حوادث گیج کننده آنرا فرا گرفته بود شروع شد بعدی که بهد ها بصورت افسانه در آمد ، به محض اینکه پا بدنیا گذاشت ، جد مادریش سخت ترین و کینه توزترین دشمن وی گردید که به قتل طفل معصوم فرمان داد ، ولی مامور قتل ازین کار سرباز زد و روی رحم و عطوفتی که قلبش را فرا گرفته بود او را در چنگال مرگ نجات بخشید .

کوروش در صحرا و کوهستانها بزرگ شد ، در کنف حمایت چو مانان گه نام و بدون تمدن پرورش یافت .

در همین حال ناگهان و بی سابقه احوال او تغییر یافت و به میدان سعی و عمل رانده شد ، ترقیات او بسیار سریع انجام گرفت ، کشور ماد بدون مزاحمت در برابرش زانو زد ؛ علوم است که سیر حوادث يك زندگی عادی هرگز چنین نیست و این همه اتفاق در زندگی يك فرد مسلماً امری غیر عادی و نادر و عجیب بشمار میرود !

بیروزی کوروش بحدی سریع بود که هیچکس آنرا تصور نمیکرد
چهارروز بیشتر از جنگ یتریا نگذشته بود که ای تخت لیدی تسلیم و
کرزوس پادشاه در دست سلطان اسیر گشت .

بدین طریق آسیای صغیر ، کلا از دریای سیاه تا دریای شام
بتصرف کوروش در آمد ، و کوروش همچنان پیش
میرفت تا به آخرین نقطه مغرب یعنی به ساحل دریا رسید و در اینجا است
که طبعاً پای کوروش باز میبایستد ، همچنانکه دوازده قرن بعد ، پای
موسی بن النصیر نیز در سواحل شمالی افریقا از رفتن بازماند .
کوروش از هنگامتانا تا لیدی هزار و چهارصد میل راه پیمود
و چون دیگر نمیشد از روی امواج دریا گذشت ، بجای ماند و ایستاد ،
در اینجا - در ساحل - است که دیده می شود خورشید هنگام غروب
در دریا فرو میرود و از این نقطه بلاشك همان مآصود عبارت مغرب الشمس
یعنی انتهای مغرب - بدست میآید .

وجدنها تغرب فی عین حمئه

و وجد عندها قوما

اکنون نقشه سواحل غربی آسیای صغیر را برابر بگذاریم ،
در این نقشه می بینیم که بیشتر ساحل به خلیج های کوچکی منتهی
می شود مخصوصاً در نواحی حدود از میر که دریا تقریباً صورت يك
چشمه بزرگ بخود می گیرد .

سارد در نزدیکی ساحل غربی قرار داشت و چندان از شهر از میر
فعالی فاصله نداشت ، در اینجا می توانیم بگوئیم ، کوروش بعد از استیلاء
بر سارد به نقطه ای از سواحل دریای اژه نزدیک از میر می رسد و در آنجا
متوجه می گردد که دریا صورت چشمه ای بخود گرفته و آب نیز از
گل ولای ساحل تیره رنگ بنظر می رسد . در حوالی غروب اگر کسی
اینجا ایستاده باشد خواهد دید که قرص خورشید چنان است که در آب
محو میشود این آن چیزی است که قرآن از آن تعبیر باین جمله می نماید

بعض مفسرین که کوشش دارند مطالب را با عجایب و وقایع پیچیده و غیر عادی در آمیزند ، در این باب نیز گمان برده اند که ذوالنرین بجائی رفت که خورشید در آن محو و نابود میشود !!

در هر حال ، نخستین کار بزرگ ، در مغرب صورت گرفته است در اینجا مسام است که اولین هجوم کوروش متوجه لیدی که در جنوب آسیای صغیر واقع است گردید ، اگر از ایران شمالی به طرف آسیای صغیر راه پیمائیم همه جابسوی مغرب خواهیم رفت .

بکباره هنوز کوروش تاج کشور متحد پارس و ماد را بر سر نگذاشته متوجه میشویم که با پادشاه آسیای صغیر موسوم به کرزوس روبرو میشود .

پای تخت کشور آسیای صغیر . که آنرور بنام لیدی در ایران خوانده میشد شهر سارد بود ، پیش از کوروش نیز جنگهایی بین ماد و لیدی در گرفته بود ، در این اواخر ، کرزوس با جد کوروش امتیاس آشتی نمود و متحد شده بود و برای تحکیم روابط فیما بین دو خانواده باهم ازدواج نیز نموده بودند ، اما بعد ها کرزوس تمام روابط و علایق خانوادگی را زیر پا گذاشت و تشکیل امپراطوری بزرگی از پارس و ماد زیر نظر کوروش بر او گران آمد از این نظر نخست دولت های بابل و مصر ، اسپارت را علیه او تحریک کرد و خود نیز بکباره و ناگهانی به شهر پتریا که در مرز واقع بود حمله برد و آنرا گرفت .

کوروش ناچار به مقابله برخاست ، از پای تخت ماد هنگمتانه (همدان) خارج شد و مثل صاعقه بر سر خصم فرود آمد ، جنگ و خونریزی زیاد طول نکشید و لیدا پس از تصرف دوشهر مهم پتریا و سارد در برابر کوروش بزا بودر آمد .

هرودوت به تفصیل و نایع این جنگ را می نویسد و میگوید :

قدم سوم در شمال

و بنای سد یاجوج و ماجوج

۴ — قدم سوم حمله به منطقه کوهستانی شمال و جلو گیری از خرابکاری قومی بنام یاجوج و ماجوج و بنای سدی است. این اقدام در حدود دریای خزر شروع و به کوه های قفقاز می رسد، در آنجا بین دو کوه دره ای است که سد در آن جا بنا می شود.

قرآن در این باره میفرماید: «حتی اذا بلغ السدین وجد من دونهما قوما لایکادون یفقهون قولا» یعنی قومی کوهستانی و وحشی بوده که از مدنیت و فهم و شعور حسابی نصیبی نداشتند.

مقصود از دوسد در اینجا تنگه ای است که بین دو کوه بلند در قفقاز قرار دارد. در مشرق قفقاز، دریای خزر راه عبور به شمال را سد میکند، در مغرب نیز دریای سیاه مانع از عبور بطرف شمال است، در وسط این دو دریا نیز سلسله جبال بسیار بلند و مرتفعی است که در حکم یک دیوار طبیعی بین جنوب و شمال محسوب میشود.

قبائل شمال برای هجوم بنواحی جنوب هیچ راهی نداشتند جز تنگه ای که در میان این رشته کوهها وجود دارد، وحشی ها از این تنگه به نواحی جنوبی هجوم برده و به قتل و غارت می پرداختند. کوروش در این تنگه سدی آهنین بنا کرد و بدین وسیله جلوی مهاجمین را گرفت.

نه تنها مردم قفقاز با ساختن این سد، از هجوم قبائل شمالی راحت شدند، بلکه تمام نواحی آسیای غربی و شمال مصر از آسیب آنان در امان ماند.

به نقشه نگاه کنیم، آسیای غربی در پائین، دریای خزر و دریای سیاه بالای آن قرار دارد و کوههای قفقاز نیز بین دو دریا

«وجدہا تغرب فی عین حمثہ» یعنی چنین دید که خورشید در محلی که آب تیره رنگ بود فرومی رفت . مسلم است که خورشید در محلی معین غروب نمیکند ، ولی اگر در سواحل دریا ایستاده باشیم ، در نتیجه کرویت زمین و انحنا ی سطح آب را خواهیم دید که خورشید هنگام غروب کم کم و آرام آرام در سینه دریا جای میگیرد .

قدم دوم در مشرق

۳- قدم دوم را ذوالقرنین در جهت «مشرق الشمس» یعنی محلی که خورشید طلوع می کند بر میدارد . هرودوت و کتزیاس هر دو از اقدامی که کوروش پس از فتح لیدی و قبل از فتح بابل برای خواباندن شورشهای مشرق نمود نام میبرند .

این دو مورخ گویند ، طغیان بعض قبایل وحشی در بیابان مشرق کوروش را وادار به حمله به مشرق نمود و این با آنچه در قرآن آمده است مطابقت دارد که میفرماید «حتی اذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع علی قو لم نجعل لهم من دونها سترا» یعنی وقتی به انتهای مشرق رسید ، دید خورشید بر قومی میتابد که حتی وسائلی برای حفظ خود از گرمای آن ندارند. یعنی این طایفه از قبائل کوچ نشین بودند که در شهرها منزل نکرده و طبعاً خانه نداشتند.

این قبائل کدامند ؟ از آنچه مورخین یونان ذکر میکنند بر میآید که باید همان قبایل باکتریا یا بلخ باشند. وقتی که روی نقشه دقت کنیم ، متوجه میشویم که بلخ در حکم شرق دور ایران است ، زیرا از بلخ دیگر کوهها یکباره ارتفاع گرفته و راه را می بندد ،

کوروش بطرف مشرق متوجه شد و تا بلخ تاخت . مقصود از گیدروسیا که مورخین یونانی نام میبرند ، همان سرزمینی است که امروز بنام مکران و بلوچستان خوانده میشود .

کسی که ایمان آورد و عمل نیکو کرد، سزای او نیکی است و در کار او گشایشی حاصل.»

بدین ترتیب کوروش از گناهان سابق مغلوبین نیز چشم میپوشد و میگوید اگر پس ازین کسی بدی کرد بد خواهد دید.

مورخین یونان عموماً عقیده دارند که کارهای کوروش پس از فتح لیدی نه تنها توأم با داد و دادگستری بوده بلکه بسی بالا تر از آن مینمود؛ همه بخشش و داد و بزرگواری بود، کوروش تا پایه دادناستاد بلکه از آن مقام نیز فراتر رفت.

هرودوت میگوید کوروش فرمان داد که لشکریان مگر با سپاهیان دشمن، با هیچکس با اسلحه روبرو نشوند، همین طور هم کردند فراموش نکنیم که پیروزی کوروش، يك شکست عظیم برای خدایان یونان بود که مردم بکرامات آنان اطمینان داشتند.

مورخین میگویند کرزوس قبل از اقدام به حمله به سپاهیان کوروش، از غیبگوی معبد دلفی (۱) در این باب استخاره کرد و خدایان او را در پاسخ به فتح و پیروزی شگرفی وعده دادند!

پس از جنگ که کرزوس شکست خورد، افتضاح این پیشگویی پدید آمد، مورخین و مفسرین کوشش کردند که روی آن را پوشانند و گفتند که معبر معبد دلفی جواب را اشتباه گفته؛ بدین

۱ - در شهر دلف - یونان - معبدی بود که در نزد یونانیها

بسیار مقدس و محترم محسوب میشد، کرزوس قاصدی فرستاد و از غیبگوی معبد که مردم همه بقول او اعتماد داشتند و پی تی *pythie* نام داشت درباره جنگ سؤال کرد و جواب رسید «اگر پادشاه از رود هالیس بگذرد دولتی بزرگ منهدم خواهد شد» این جواب دوپهلو بود و بعد ها گفتند

مقصود از آن آنهدا لیدی بوده است (مترجم)

دیواری سدمانند ایجاد نموده است. این سد طبیعی صدها میل طول دارد
 دهیچ خللی نیز بدان وارد نمیشود، طوائف شمالی چنانکه گفتیم فقط
 از يك دره تنك می توانستند به جنوب سرازیر شوند، کوروش بابنای
 سدی آهنین ، این سد طبیعی را استحکام تمام بخشید و در حقیقت
 بدین وسیله دروازه آسیای غربی و نواحی شمالی را قفل نمود.

اما طوائفی که ذوالقرنین در آنجا یافت و گفته میشود که
 دور از تمدن بودند، احتمال دارد همان قومی باشند که مورخین یونانی
 بنام « کولشی » خوانده و داریوش نیز در کتیبه خود به کوشیاه
 از آنان نام میبرد و همینها هستند که به کوروش از قوه یاجوج و
 ماجوج و هجوم آنها شکایت بردند و چون تمدنی نداشتند در قرآن به
 «لایکادون یفقهون قولاً» توصیف شده اند یعنی حرف نمی فهمیدند.

اوصاف اخلاقی ذوالقرنین

که در قرآن آورده شده

۵- اکنون اوصاف اخلاقی ذوالقرنین در برابر ماست، نخستین
 آن عدل و داد و رعیت نوازی است، بیینم این صفت تاجه حد درزندگی
 کوروش وارد است

قرآن میفرماید این قوم در دست تست، تو میتوانی آنان را
 مجازات کنی یا اینکه ببخشی و به نیکی گرائی ، مقصود از این دسته همان
 قوم یونانی است که بدون دلیل به کوروش حمله بردند و بالاخره
 نتیجه نگرفتند و کوروش فاتح شد البته می توانست و میبایستی آنان را
 مجازات نماید .

ذوالقرنین چه کرد ؟ به مردم گفت بلکه عملاً ثابت کرد که
 «من از آنان که میل به ستمگری و ستمکاری دارند نیستم ، کسی که
 ظلم کرد، سزای او ظلم خواهد بود و عذابی شدید خواهد دید ، اما

از آتش نجات بخشید، پرداخته خیال یونانیان است ، مورخین آنها حقیقت
مطلب را نوشته اند .

در قرآن آمده است که ذوالقرنین گفت «و سنقول له من
امرنا یسرا» یعنی اگر کسی نیکو کرد ، خواهید دید که در برابر از
طرف من باو بسختی و بیدی رفتار نخواهد شد» مورخین یونان عموماً
به حقیقت این مطلب ایمان دارند و می نویسند که کوروش با همه
به نیکی و داد رفتار کرد، مردم را از زیر بار خراج گران و مالیات-
های سنگین که از طرف پادشاهان بردوش رعیت نهاده شده بود نجات
داد، آسان گرفتن کوروش در کارها و مهربانی او دوره جدیدی در آسایش
و رفاه قاطبه مردم پدید آورد.

اخلاق عمومی کوروش

۶ - آنچه از اخلاق کوروش شنیدیم همه را در وظیفه ای که
در غرب برعهده او گذاشته شده بود انجام داد.

فراموش نکنیم که مورخین ثلاثه بزرگی که تاریخ کوروش
را نوشته اند نه تنها با کوروش هموطن و هم مذهب نبودند، بلکه
با او و دولت او روابط دوستانه هم نداشته اند ، کوروش ایدی را
شکست داد . شکست ایدی در حقیقت شکست قومیت و تمدن و مذهب
یونان بود. جانشینان کوروش، داریوش و اردشیر هردو بیونان حمله
بردند و آن کشور را فتح کردند، و از آن روز یونان در حکم دشمن
خونخوار پارس در آمد.

مورخین ثلاثه کتب خود را در زمان اردشیر و بعد از او تألیف
کرده اند ، یعنی در عصری که عواطف و احساسات ملی یونان در
برابر ایرانیان يك پارچه آتش شده بود ، شعرای یونان شدیدترین
نمایش نامه ها را ضد پارسیان به رشته نظم می کشیدند که هنوز هم

معنی که گفته بودند: «کروزس حمله میکند، در این جنگ کشوری عظیم شکست خورده و از میان خواهد رفت» و موصود از این کشور عظیم خود کشور لیدی بوده نه پارس.

همچنین درباره سوختن کروزس مینویسند، موقعی که کوروش فرمان داد منجنیقی را که از چوب ساخته و کروزس را روی آن نهاده بودند آتش بزنند، کروزس سخنی را که يك فیلسوف یونانی روزی باو گفته بود بیاد آورد و نام او را بر زبان راند، این مطلب بگوش کوروش رسید و فرمان داد تا آتش را خاموش کنند اما کار از کار گذشته بود، در این موقع کروزس رب النوع آپولون را بكمك طلبید و در همان حال، با اینکه سمان ابر نداشت بارانی شدید شروع بریزش کرد و آتش دريك زمان فرونشست و جان کروزس توسط خدای مذکور- پس از آنکه مردم نتوانستند- نجات داده شد.

اینها را مردم گمان میکردند، اما از کتب تاریخی هردوت و گزنفون، حقیقت درك میشود. کوروش پس از آنکه به بشارت خدایان یونان دل گرم شده بود، به حمله دست زد، مردم نیز قبل از حمله از گفته خدایان مطلع بودند؛ کوروش خواست اعتقاد پوچ و خرافاتی مردم را باطل سازد و باینها نشان دهد که این خدایان نه تنها نمیتوانند برای کسی پیروزی تهیه کنند بلکه حتی آن را که دوست دارند از آتش نیز نجات نتوانند داد، از این نظر منجنیقی بیای کرد و کروزس را بر آن نشانند و آنرا آتش زد تا مردم بچشم قدرت خدایان ساخته خود را ببینند.

وقتی که این حقیقت را خوب بچشم مردم واضح کرد دستور نجات کروزس را از آتش داد، اینکه آپولون معجزه کرد و کروزس را

بروز شخصیت کوروش

۷- روشن ترین مطلبی که در نوشته های این مورخین مییابیم مقام و شخصیت بی نظیر کوروش بود. همه اتفاق رای دارند که کوروش از جنس دیگران نه ، بل وجودی نادر و بی نظیر بود . چنانکه گویی برای زمان آینده بوجود آمده بود. آموزگار باو چیزی نیاموخته و حکیمی به تربیتش همت نگماشته و حتی در شهر و آبادی نیز پرورش نیافته بود . آموزگارش طبیعت و حکمت ازلای مربی او بود، دامان کوه و صحرا مکتب پرورش اوست از چوپانان دشت های شرقی استان ارس بود . اما شکفتی بازی روزگار را بنگرید ، که همین چوبان کمنام روزی چنان شخصیت خود را به چشم جهانیان کشید که همه را خیره کرد و بزرگ ترین نمونه حکمروائی و بالا ترین مثال حکمت و فضیلت شد .

اسکندر بزرگ که از چشمه پرورش ارسطو آب خورده بود، شك نیست که فاتحی بزرگ محسوب میشد، اما ببینم آیا گوشه ای از زوایای اخلاق و انسانیت را گشود ؟ کوروش ارسطو و معلم اولی داشت، بجای مکاتب بشری ، مکتب طبیعت او را پرورش داد ، معذک همچون اسکندر، تنها به فتح کشور ها اکتفا نکرد بل کشور انسانیت و فضیلت را نیز فتح کرد.

ازین نظر، عمر فتوحات اسکندر با عمر خود او پایان پذیرفت اما پایه هایی که فتوحات کوروش در کشور ها گذاشت، دو قرن کامل برای فرزندانش حکومت را نگاهداشت و دست روزگار به انهدام آن توفیق نیافت.

ماقی است . البته در چنین شرایطی نباید انتظار داشت که يك نفر یونانی در مدح و منقبت ملت دشمن خود سخن گوید و بآزادی در ثنای او ترانه سراید . با همه اینها ، آنطور که دیدیم هر سه تن مورخین بزرگ فوق به عظمت خارق العاده کوروش اعتراف و در برابر فضائل اخلاقی بی نظیر او تسلیم شده اند .

این دلائل قاطعی است که شهرت محاسن و نیک رفتاریهای کوروش در آن عصر تا بدان پایه در انظار جهان پیچیده و ورد زبان خاص و عام شده بود که کسی را یارای انکار آن نبود و لو آنکه طرف دشمن نا بکار او باشد ، درباره اخلاق کوروش دوست و دشمن سخن را بیک روش گفته اند و چه خوش گفت آنکه گفت :

و ملیحه شہدت بہایضراتہا

والفضل ما شہدت بہ الاعداء !

هر دوت گوید « کوروش پادشاهی بزرگوار ، بخشنده و آسان گیر بود ، همچون دیگر خسروان به جمع مال و منال حریص نبود ، بلکه در بخشش و کرم افراط میکرد ، داد مظلومین را میداد و آنچه را که خیر خلق در آن بود هدف خود قرار داده بود »

گزنفون می نویسد : کوروش پادشاهی هوشیار و مهربان بود با نبوغ پادشاهی ، ملکات و فضائل حکماء نیز در او جمع شده بود ، کوشش داشت کشور خود را باوج عظمت برساند ، بخشش او بسر جبروت و جلال او میچربید .

« خدمت هم نوع را شمار خویش قرار داده و خوی او داد گستری و احقاق حق ستمدیدگان بود ، تواضع و نرم دلی ، جای کبر و غرور را در سر او اشغال کرده بود . »

«موفقیت و پیروزی کوروش ، بسیار بزرگ بود ، تا ۱۲ سال قبل ، حاکم ولایت کوچکی بنام «انشان» بود ، در حالیکه یکباره می بینیم تمام حکومت های قوی و بزرگ در برابر اوزان سو میزنند ، اینها کشورهایی بودند که روزی دم از امپراطوری جهانی میزدند ، سرزمین «ساراگون» پادشاه افسانه ای کشور «آکاد» و امپراطوری بخت النصر و بابل اکنون در برابر امپراطور جدید سر تسلیم فرود آورده و کوروش نه تنها فاتحی بزرگ ، بلکه حاکمی مقتدر برای این ممالک محسوب میشود .

«ملت‌ها نه تنها رژی‌م جدید را پذیرفتند ، بلکه بآن بسیار روی موافق نشان دادند چنانکه در ده سال عمر کوروش پس از فتح بابل ، می بینیم که هیچ شورش و سرو صدائی در امپراطوری بزرگ او روی نداده است .

«صحیح است که ملت‌ها در برابر او تسلیم شده بودند ولی این تسلیم در برابر سخت دلی و استبداد او نبود چه حکومت کوروش قتل و غدا و تبعید و غارت نمی‌شناخت ، گناهکاران را بتازانه نمی‌بست و قتل‌عام نمیداد و ملت‌ها را براندن از کشور و موطن خود تهدید نمی‌کرد بلکه تمام این تسلیم‌ها نتیجه این بود که امن و آرامش همه جا را فرا گرفته گرگ و میش باهم زندگی میکردند .

«آثار پیدا پادشاهان آشور و بابل از میان رفته و ملت های تبعید شده بکشور ها و شهرهای خود بازگشته و خدایان و معابد خود را از نو برپای داشته بودند ، از آداب و رسوم قومی هیچ ملتی جلوگیری نمی‌شد بلکه همه در کار خود آزادی داشتند و ادیان و مذاهب انحصاری نشده و بجای خوف و وحشت عمومی سابق ، داد و دادگستری و بخشش و مساوات تا نصیب قوم شده بود»

اکنون بینیم قرآن در باره خصال ذوالقرنین چه میگوید .

هنوز نفس واپسین اسکندر از دهان خارج نشده بود که کشورش بچند پاره تقسیم گشت ، اما روزی که کوروش چشم از جهان بر بست ، هنوز کشور او مستعد توسعه و تقویت بود . فتوحات او هنوز به مصر نرسیده بود که پسرش دره نیل را نیز گشود و يك باره يك امپراطوری بزرگ جهانی پدید آمد که دنیای قدیم نظیر آن را نشان نمی دهد .

قسمت اعظم قاره آسیا و اروپا و مصر زیر فرمان امپراطوری بود که پسر کوروش بتنهایی بر اورنگ آن تکیه زده بود . فتوحات اسکندر همه جنبه مادی داشت ، اما کوروش روح کشور ها را میگشود ، امپراطوری اسکندر سر بر داشت اما پایداری نتوانست ، در صورتیکه امپراطوری کوروش سالها با بر جای و استوار ماند .

اعتراف مورخین معاصر

محققین معاصر تاریخ نیز باین حقیقت اعتراف دارند مستر گرندی استاد دانشگاه اکسفورد که در تاریخ قدیم تنها مرجع موثق شناخته میشود و تاریخ گرانبهای او (جنک بزرگ پارس) قبول عام یافته است ، در این کتاب میگوید :

« شك نیست که شخصیت کوروش شخصیتی نادر و بی نظیر و در عصر خود غیر عادی بود . کوروش در دل ملل معاصر خود چنان اثری بجای گذاشت که عقل را مات میکند ، گزنفون شاگرد سقراط تاریخ حیات او را پس از ۱۵۰ سال تالیف نموده ، در تمام روایات او فضائل ارز کوروش را می بینم ، صرف نظر از اینکه باین مطلب اهمیت بدهیم یا ندهیم ، ناگزیریم اعتراف کنیم که رشته سیاست مملکت داری کوروش ، مربوط و وابسته به محاسن اخلاقی و ملکات فضیلت او بود . وقتیکه رفتار او را در برابر رفتار پادشاهان سلف او از کشور های آشور و بابل قرار دهیم ، می بینیم که درخشندگی و برجستگی خاص رفتار کوروش در بین سایرین کاملاً شکار است . »
گرندی در جای دیگر گوید :

(۳ - ۷۳) یعنی جز بکسی که از دین شما بیروی کند ، یا-ن نداشته باشید .

با همه این تعصبات ، این قوم در برابر فضائل کوروش که از هر حیث در برابر آنها بیگانه و غیر بود، سپر انداختند و نه تنها به بزرگواری او اعتراف کردند بلکه از زبان پیغمبران خود او را مسیح موعود شناختند و لقب دادند .

این مطلب ما را بر آن میدارد که قبول کنیم در دین کوروش جوانب و قسمتهائی بوده است که یهود با همه تعصب ضد بیگانگان حاضر باین اعتراف شده اند .

مسلم است که انسان نیکو کاران را همیشه میستاید و محترم میدارد و البته جای تعجب نیست که یهود در برابر کسیکه آنانرا از اسارت و بدبختی نجات داده است سر تعظیم فرود آورند و اختلاف دینی او را هم مهم نشمارند، ولی مسئله ای که از آنان مستبعد است این نکته است که او را فرستاده خدای خویش دانند و از اولیاء و اصفیاء شمارند .

مزدیسنا یا دین زردشتی

اکنون آنچه از معتقدات مذهبی کوروش می دانیم مورد تعمق قرار دهیم .

بالتوجه به شواهد تاریخی باید بدانیم که کوروش دین مزدیسنی داشت، یعنی پیرو دینی بود که زردشت پیغمبر معروف ایران بنا نهاد .

زردشت در چه زمانی ظهور کرد؟ ما دقیقاً از آن اطلاع نداریم بعضی مورخین یونان در قرن دوم و سوم قبل از میلاد- آنطور که در زمان آنها شایع بوده است- میگویند هزاران سال از عهد زردشت

معتقدات ذوالقرنین مذکور در قرآن و کوروش

آخرین و مهمترین چیزی که از اوصاف ذوالقرنین جلب توجه ما را می کند، اخلاص و باکی عقیده او در ستایش خداوند یکتا و ایمان او بدنیای دیگر است. آنچه در قرآن در این باره آمده بود دیدیم، اکنون بینیم آیا صفات کوروش با آنچه در باره ذوالقرنین آمده است توافق دارد یا خیر؟

جواب مثبت است، زیرا قرائن و شواهد همه دلیل بر این معنی است. اولین چیزی که در این خصوص با آن روبرو میشویم، عقیده قومی یهود است، کتب دینی یهود تصریح میکند که کوروش فرستاده منتظر خداوند و مسیح اوست که برای بسط عدل و داد و فراهم آوردن خشنودی خود او را برگزیده است

مسلم است، یهود در این مورد بکسی که بت پرست باشد معتقد نمیشد و ناچار بایستی کوروش یکتا پرست و مؤمن بخداوند باشد که مورد اعتقاد یهود واقع شود

وشیده نماند که بعزت غرور ملی بی اندازه، یهود اصولاً در برابر ییگانگان و اقوام غیر یهود بیش از اندازه تعصب بخرج میدهند و هیچ چیز برای آنها گرانتر ازین نیست که ییگانه‌ای را بی‌زرگواری و شرف معترف شوند. چنانکه همین تعصب آنها را در اوایل ظهور اسلام از گرویدن به حضرت محمد (ص) بازداشت بحدی که طبق آیه قرآن یهودان همیشه به‌همدیگر میگفتند «ولا تو منوالا لمن تبع دینکم»

کتیبه های داریوش که در دامان کوه ما را به معتقدات دینی هخامنشیان آگاه می کند.

مورخین عموماً عقیده دارند که کوروش در سنه ۵۲۹ ق. م. بمرد و پسرش کمبوجیه (کا بی سیز) جانشین او شد که در سال ۵۲۵ ق. م. بر مصر دست یافت.

موقعی که در مصر بود، شنید در ماد شورشی برپا شده است و مردی بنام گئومات خود را پسر دوم کوروش که به نام «بردیه» (سمردیز به یونانی) خوانده میشد و قبل از کمبوجیه از دنیا رفته بود خوانده است.

کمبوجیه از مصر بازگشت و در بین راه - درشام - او نیز بمرد، چون از نسل کوروش پس از مرك کمبوجیه کسیکه لایق سلطنت باشد باقی نمانده بود، پسرعم او داریوش به تخت نشست و شورش را خواباند و رهبر آنرا کشت.

مورخین عموماً نوشته اند که داریوش در سال ۵۲۱ ق. م. یعنی هشت سال پس از مرك کوروش بتخت نشست.

مورخین یونان تصریح کرده اند که در شورش ماد، پیروان دین قدیم نیز دست داشتند و بآتش آن دامن میزدند.

داریوش شخصاً در کتیبه خود، لیبر انقلاب را بلقب «موغوش» یعنی پیرو دین قدیم ماد میخواند.

پیروان دین مذکور بعد از آن نیز چند بار دست بانقلاب زده اند، يك بار شورشی برهبری يك نفر «مغ» دیگر به نام فره ورتیش پیاشد که در همدان بقتل رسید، پس از او نیز «شترتخمه» نامی دست بانقلاب زد که در اردبیل کشته شد.

کتیبه های داریوش که خوشبختانه چون در دل کوه جای دارد

میگذرد. این اشاره مسلم است که زمان زردشت را از هزار سال قبل از میلاد پیشتر میبرد ،

محققین معاصر عقیده دارند که در این قول تا حدی مبالغه شده است و تا این زمان زردشت قدمت نمی تواند داشته باشد. پرفسور گلدنر آلمانی عقیده دارد که زمان زردشت از شش قرن قبل از میلاد تجاوز نمیکنند. بیشتر محققین نیز عقیده او را قبول نموده اند ، اگر این مطلب درست باشد بنابراین کوروش و زردشت در یکزمان میزیسته اند.

در باره محل ظهور زردشت عقیده اغلب علما بر این است که در ایران شمالی بوده است ، یعنی سرزمین آذربایجان (آتروپاتگان) که در بخش «ویندی» از کتاب اوستا بکلمه «ایریاناویجو» یا ایران ویژه تعبیر شده مرکز ظهور زردشت باید باشد.

گلدنر میگوید اگر بروایت شاهنامه تسلیم شویم ، مقصود شاهنامه از گشتاسب (ویشتاسب) باید طبق قول مورخین یونان پیدر داریوش باشد .

گو این که زردشت قبل از کوروش ظهور کرده و یا معاصر با کوروش بوده ولی نمیتوان دراینکه کوروش پیرو دین زردشت بوده است شك کرد .

درست است شواهد تاریخی که مستقیما در آنچه گفتیم ما را تائید کند نداریم ، ولی وقتی که در قرائن تاریخی که منابع تاریخی به ما می دهد ، دقت کنیم ، از قبول آنچه گفتیم گزیری نیست

اکنون دو حادثه مهم را برای درك این مقصود تشریح میکنیم ، یکی شورش گئومات که هشت سال پس از مرك کوروش رخ داد و دیگر

دین قدیم مردم را بنام دین علیه او تحریک نموده و وادار به شورش می نموده اند ؟

شخصیت کوروش در حقیقت يك انقلاب اخلاقی و روحی در

مردم عصر خود پدید آورد .

من در خانواده های سلطنتی ایلامی و آشوری و بابلی از احاط اخلاق و خصائل روحی کسی را همتای کوروش نیافتم ، مسلم است که کوروش از سرچشمه اخلاقی دیگری غیر از اینها آب میخورده است و شك نیست که این سرچشمه ، همان تعالیم عالی اخلاقی زردشت که بر بایه «هومت» «هوخت» و «هوورشت» یعنی پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک قرار داشت می تو ند باشد . اینها اساس دین زردشتی بود ، و کدام يك از منابع اخلاقی جز اینها میتواند شخصیت بی نظیر اخلاقی شاهنشاه کوروش را بوجود آورد ؟

با این تفصیل اگر قبول کنیم که ذوا لقرنین دین مزدیسنی داشته نه تنها قرآن در باره او ایمان به خدا و روز شمار را ثابت نموده ، بلکه او را جزء وحی رسیدگان از طرف خدای قلم داده است ، بنا بر این آیا لازم نیست که دین زردشت دین صحیح و آسمانی باشد ؟

چرا ، لازم بنظر مبرسد ، دلیلی هم برای رد این الزام نداریم زیرا تاکنون ثابت شده که دین زردشت دین توحید و اخلاق فاضله بوده و پرستش آتش و عقیده ثنویت از آن نیست ، بلکه از بقایای مذهب مجوسی مادی است که بعد ها با مبادی مذهبی زردشت آمیخته شده است .

دین ماد و پارس ، قبل از زردشت

معتقدات دین ماد و پارس ، قبل از ظهور زردشت مثل معتقدات

سایر ملت های آریائی بوده است .

هجوم اسکندر، نتوانسته است بر آن ضربتی بزند، مهم ترین آن، کتیبه بیستون است؛ داریوش در این کتیبه به تفصیل رسیدن به تخت و تاج و خواباندن شورش گئومات مغ را بیان می کند در استخر کتیبه دیگری است که داریوش نام کشور های تابعه خود را ذکر میکند، در این کتیبه هم داریوش همه جا نام «اهورا مزدا» را میبرد و جمیع پیشرفتهای و موفقیتهای خود را مرهون عنایت او میداند. احتیاج نیست بگوئیم که اهورا مزدا در دین زردشت خدا است.

همچنین نباید فراموش کرد در کتب مورخین یونانی مطلبی دال بر اینکه کمبوجیه یا داریوش دین تازه ای اختیار کرده باشند وجود ندارد.

هرودوت دوسال بعد از وفات داریوش یعنی در سال ۴۸۴ ق.م متولد شده و تاریخ خود را قریب ۵۰ سال پس از وفات داریوش تدوین نموده، بنابراین عصر داریوش با زمان او فاصله زیادی ندارد، با همه اینها هرودوت از دین داریوش در نوشته های خود ذکری نمی کند.

این عدم ذکر دلیل چیست؟ دلیل بر این است که کمبوجیه و داریوش پس از کوروش دین تازه ای را گردن نهاده اند، با توجه اینکه محقق است داریوش بیرو دین زردشتی بوده آیا مسلم نیست که دین زردشت قبل از داریوش و کمبوجیه وارد خانواده سلطنتی هخامنشی شده باشد؟

باز می بینیم که بیروان دین قدیم چند سال پس از مسرك کوروش چند بار شورش مینمایند، باین دلیل آیا ثابت نمی شود که کوروش مذهب تازه ای قبول نموده که همان دین زردشت باشد و روسای

شراب از شعائر دینی آنها محسوب میشد. شراب تندی که مستی شدید می آورد و در کتب ویدا به نام «سوم» موسوم است نزد مادیها و پارسها به «هوم» نامیده میشد و زردشت در باره این شراب در اوستا گوید:

«خداوندا، کی خواهد بود که رؤسای این سر زمین از گمراهی نجات یابند؟ چه وقت آیا مردم از دست نابکاری کاربانها و کاویها نجات خواهند یافت؟ و آیا روزی خواهد رسید که این شراب نجسی که مردم را بوسیله آن فریب می دهند، ریشه آن از زمین کنده شده و اثرش از جهان گم شود؟ (یسنا ۸/۱۰۴)»
در جای دیگر گوید:

«این گمراهان همه جا قربانی میکنند و حیوانات رامیکشند و از عمل خود نیز خرسند هستند» (یسنا ۳۲)

مزدیسنا

زردشت مردم را بدن مزدسنا یعنی دین توحید که مردم را از شرك بخدا و بت پرستی منع میکرد دعوت نمود
زردشت همه معتقدات مغها یعنی مجوسهای قدیم را باطل شمرد و گفت:

نه نیروهای زیاد برای خیر و نه خدایان بیشمار برای شر هیچکدام نیست، فقط يك خدا هست و آن اهورامزدا است که همتا ندارد، يكتاست، پاك، خدای حق و نور، خالق حکیم و تواناست که هیچکس در خدائی و پادشاهی او شرك نیست، قوای روحی که گمان میکردند خالق خیر یا شراند، خالق نیستند. بلکه خود آنها مخلوق اهورامزدا محسوب میشوند، خداوندان خیر بنام امشاسپندان و «بزتتا»
معنی فرشتگان خوانده میشوند

آریائی های فارس در اوایل امر مثل برادران آریائی خود در هند، مظاهر طبیعی را میپرستیدند، سپس خورشید را مورد تکریم و برستش قرار دادند، بعدها آتش جانشین خورشید شد، زیرا از میان عناصر مادی، تنها آتش منشاء و منبع نور و گرما بود. هندیها و یونانیان قدیم هر دو به خدایان خیر و خدایان شر معتقد بودند، ایرانیان قدرت خدائیرا بدو نیروی مساوی تقسیم نمودند خدای نیکی که منشاء فعالیت و رفاه زندگی بود و خدای شر که همه بدیها و ناپکاریها ازو سرچشمه مییافت.

در این زمان، برای برستش آتش در کوهها معابد و قربان-گاههایی میساختند، این معابد بوسیله روحانیانی بنام مغ «موگوش» اداره میشد و همین کلمه بعدها نماینده آتش پرستی شد که عبری و عبری مجوس خوانده میگردید.

در گاتها کلمه مجوس به «کاربان» و «کاوی» نام برده شده است.

زبان شناسان عقیده دارند کلمه کاربان پهلوی بسا احتمال دارد که همان کلمه «کلپ» سانسکریت باشد که معنی انجام مراسم دینی و شعائر مذهبی را میدهد. اما کلمه «کاوی» همان کلمه «کوی» سانسکریت است که بمعنای شاعر آمده و در زبان اوستا نیز بجای کلمه ساحرا استعمال شده است.

چه خوش که شاعر را یکی از فرقه ساحران بدانیم چه :

من البیان لسحرا .

بیشتر آنچه در کتب «ویدا» از شعائر مذهبی و پرستش

خدایان و قربانی های هندیها مییابیم، کم و بیش در بین قبائل ماد و پارس که غل - کشاورز بودند رواج داشت. از آن جمله نوشیدن

اخلاقی آن است، دردین زردشت اخلاق از دین جدا نیست بلکه جزء دین است همچنانکه در یونان نیز چنین بود. از بسجمت در نزد زرتشتیان دین در حکم يك شعار ملی نبود که فقط برای مراسم و تشریفات ظاهری صورت پذیرد، بلکه در حکم قانون ورژیم زندگانی فردی محسوب میشد.

پاکی نفس و نیکی کردار محوری بود که تعالیم زردشت بر گرد آن میچرخید. دردین زردشت باید پندار و گفتار و کردار همه جا باین قانون مذهبی توافق کامل داشته باشند. قانون فوق در سه جمله «هومت» «هوخت» و «هوورشت» که به پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک ترجمه شده است خلاصه میشد.

همانطور که پروفیسور گرندی میگوید، دین زردشت دین حقیقت و عمل بود و این حقیقت زندگی پارسیان باستان را پایه میریخت و مکارم اخلاق و عنصر مرکزی این دین را فراهم میکرد

دین زردشت اصولاً از شائبه بت پرستی مبرا بوده و به هیچ شکلی از اشکال پرستش بت‌ها را اجازه نمیداد. مدتها که برای دین گذشت، تحریف و تبدیل در آن راه یافت اگرچه پیروان آن معذالك هرگز رو به بت پرستی نیاوردند. از این نظر ملکم خان در کتاب خود موسوم به «تاریخ ایران» گوید «پارسیان در میان سایر ملل قدیم تنها ملتیی هستند که در هیچ يك از ادوار تاریخی خود به بت پرستی روی نیاوردند.»

هندیان قدیم نیز به یگانگی خدا عقیده داشتند ولی این عقیده از میان خاصان قوم تجاوز نمی‌کرد و عامه مردم بیشتر بت پرستی را شعار خود قرار داده بودند.

درگاتها - که قسمتی از اوستاست - نام عده ای از این مصادر
خیر را میتوانیم یافت که از آن جمله «اشا» «هوفنا» «خشترا»

«ارمتی» «هوروتات» «امرتات» را میتوان نام برد.
در کتب ضمیمه اوستا نام فرشتگان دیگری نیز می توان
یافت و در قدم روزها و ماهها را پارسیان به نام همین فرشتگان
خوانده اند

هم چنین زردشت تصریح کرد که برای امور شر خدائی نیست
بلکه مظهر آن «انگره می نیوش» یا شیطان نام دارد ، بعدها نام او
تعریف شده و او را به نام «آنرومین» خوانده اند بالاخره باز هم
تعریف و به «اهرمن» مشهور شد.

عنصر اساسی دین زردشت عبارت است از اعتقاد به زندگی
دنای دیگر، زردشت گوید که زندگی انسان بامرک او در این دنیای
مادی پایان نمی پذیرد، بلکه بعد از زندگی این دنیا، زندگی دیگری
در انتظار اوست، و آن حیات - حیات دوم - دوجنبه میتواند داشته
باشد ، دنیای خوشبختی و دنیای بدبختی، کسانی که در دنیا به نیکی
روزگار گذرانیده اند به دنیای سعادت داخل خواهند شد و آنها که تن
به پستی و فسق نهادند، عالم بدبختی در انتظار آنهاست
اعتقاد به بقای روح نیز از معتقدات اصلی دین زردشتی است
در این دین جسم را فنا پذیر میدانند ولی جان پس از مرگ باقی است
و جزای خود را بر اساس آنچه در دنیا کرد خواهد دید .

مهمترین چیزیکه در دین زردشتی جلب نظر میکند ، قانون

ازین ثنویت هیچ دینی مبرا نیست، نهایت درجات آن در ادیان مختلف فرق میکند، دین یهود و عیسی و اسلام هر کدام معتقد به وجود شیطان هستند، اگر درست در واقعیت انگره مینوی اوستا و شیطانی که در کتاب خلق- تورات - از آن نامبرده دقت کنیم، تفاوت ذاتی میان آن دو نخواهیم یافت.

در اینجا يك مسئله اساسی در برابر ماست: آیا در دنیا چیزی که سزاوار نام گذاری خیر و شر باشد؟ و آیا آنچه را که ما بنام خیر و شر می نامیم در دنیا وجود خارجی دارد یا اینکه فقط يك تأثیری است که در روح ما پیدا میشود؟ این يك مسئله است که اگر به عقیده دوم آن معتقد باشیم. محلی برای وجود شیطان یا انگره مینو نمیتوانیم یافت. ولی اگر واقعاً بگوئیم در دنیا خیری و شری هست، هیچ چاره ای نیست که ثنویت را بشکلی از اشکال قبول کنیم و - گرچه نامی غیر از آنچه گفتیم بر آن بگذریم باز هم جای خود را در معتقدات مذهبی ما باز خواهد کرد.

افلاطون در این باره در کتاب خود «جمهوریت» قول - قراط را نقل میکند بدین مضمون: شر اصولاً در دنیا بیش از خیر بوجود می آید، اگر محال باشد که خداوند را علت شر بدانیم، ناچاریم منشاء آن را در وجود دیگری بیابیم. همین بحث است که ما را به شیطان یا انگره مینو آشنا میکند،

کتاب خلق - تورات - داستان آدم و شیطان را بما باز میگوید و اوستا افسانه جم و انگره مینو را بگوش ما می خواند حقیقت در این دو داستان یکی است اگرچه در نام و شکل اختلاف دارند و عبارت شتی است.

دین زردشت در این مسئله تفاوتی بین خاص و عام ندارد و کلیه پیروان آن یکتا پرستی را پیشه کردند و اگر ادعا کنیم که تاریخ قدیم جزدوتن ندیده است که در دنیای ست پرستی آن زمان مردم را به یگانه پرستی دعوت کنند اشتباه نکرده ایم :

این دو پیغمبر عبارتند از ابراهیم علیه السلام از قوم سامی و زردشت پیغمبر از ملل آریائی »

زردشت و ثنویت

مدتها مردم گمان داشتند که دین زردشت ؛ اساس ثنویت (*Ditheism*) یعنی اعتقاد به وجود دو خدا (خدا ی خیر و خدا ی شر) بنا شده است . هم چنانکه مغ ها نیز قبل از زردشت چنین اعتقادی داشتند .

اما بعدها پس از تحقیقات زیاد معلوم شد که این گمان خطا بوده است، صحیح است زردشت اعتقاد به دو اصل - اصل خیر و اصل شر - دارد ولیکن هیچوقت آندو را بصورت دو خدا و برابر یکدیگر نشان نداده است و فقط مغ ها - قبل از او - چنین اعتقادی داشتند . زردشت این مطلب را بکلی انکار کرد و « اخلاق ثنویت » را وارد دانست نه اینکه در کار خدا ثنویت را قبول کند.

بعضی از پارسیان زردشتی عصر حاضر کوشش دارند ثابت کنند که ثنویت اصولاً در دین زردشت نبوده است . ظاهراً این ادعا نباید از تکلف خالی باشد، ثنویت هست نه در باره خدا ، بلکه در باره منشاء خیر و شر، زردشت میگوید دو اصل وجود دارد . اصل خیر و اصل شر ، آنکه جلب شر می کند انگره مینو یا اهرمن است که همان شیطان باید خواند .

این عصر است که ندای دین زردشت را در کتیبه های جاودانی داریوش برپیشانی کوهها میخوانیم ، یکی ازین کتیبه ها که دو هزار و پانصد سال گذشت زمان را دیده است مینویسد :

« خدای بزرگی است اهورامزدا که آن آسمان را آفریده و این زمین را آفریده و بشر را آفریده و خوشی را به بشر داده و داریوش را شاه کرده و بسلطنت مملکتی رسانیده که بزرگ است و مردان و اسبان خوب دارد. »

در کتیبه دیگر میگوید :

« داریوش شاه گوید ، اهورامزدا مرا به فضل خود پادشاهی داد و توفیق او برای بنیاد گذاردن صلح و آرامش در زمین مرا یاری کرد ، ای اهورامزدا ، مرا و خانواده مرا و همه سرزمینی را که بمن سپردی در حمایت و حفظ خود قرار ده و دعای مرا استجابت کن. »

دعوت به راه راست

در جای دیگر گوید:

« ای انسان ، آنچه اهورامزدا امر کرد بتو میگویم ، از راه راست مگرد ، اندیشه بدمکن و از گناه پرهیز »

فراموش نکنید که داریوش پسرعم کوروش بوده است و فقط ۸ سال پس از مرگ او جانشین او شده ، از این نظر آنچه که داریوش میگوید ، چنان است که کوروش گفته باشد و در حقیقت زبان حال کوروش است و همه اینها که داریوش گفت و موفقیت خود را نتیجه فضل و رحمت خدای شمرده ، مطابقت دارد با این آیه که از زبان ذوالقرنین در قرآن آمده است « هذا رحمة من ربی » (۹۸)

روح اخلاقی مزدیسنا

محققین عصر حاضر عموماً عقیده دارند که تعالیم زردشت در ترقی و پیشرفت روح فکری و اخلاقی انسان دل بزرگی بسازی کرده است .

این دی در پانصد سال قبل از میلاد چنان اخلاق ایرانیان ماد و پارس را پاک و تطهیر کرده بود که مردم یونان و روم در برابر آنان از لحاظ درجات اخلاقی بسیار پست تر بودند،

دینی که هدف و منظور آن ، صفای زندگی فرد و برکناری شخص از پیروی کارهای ناپسندیده است، سزاوار بود که پایه های کاخ اخلاق و خصائل حمیده راد و وجود مردم بناسارد.

چه کسانی باین مطلب شهادت داده اند؟ شاهدین این موضوع کسانی هستند که نه تنها با پارسیان دوست نبودند بلکه کمال دشمنی و خصومت راداشتند، با همه اینها نتوانستند فضائل اخلاقی ایرانیان را ندیده گرفته سرسری بگذرند، در این باره هرودوت و گزنفون هر دو اعتراف می کنند که فضائلی که وجود ایرانیان بدان زینت یافته در یونانیان نیست.

این جمله را هم از پروفیسور گرندی در پایان کلام خود بیاوریم که گفت: صفاتی که از نقطه نظر راستی و پاکی و محاسن اخلاق در ایرانیان باستان دیده ایم ، در هیچیک از ملت های معاصر آنان نمی -
توانیم یافت .

کتیبه های داریوش

دین زردشت در دوره داریوش به اوج کمال رسیده بود ، در

آوری کرد ، گفته میشود اردشیر بابکان نیز کتاب اوستا را از نو جمع کرد .

مسلم بود که اصول و خصوصیات دین در این مدت بسیار تغییر و تحریف یافته و حتی مسخ شده بود . دین زردشتی در این زمان ، دین خالص نبود، بلکه مخلوطی از عقاید مجوسی قدیم و عقاید یونانی و زردشت بشمار میرفت و البته تفسیر موبدان و تشریح و حاشیه نوشتن و گفته آنها نیز کار را بجائی میرساند که دین را از اصل دور می ساخت .

اسلام و زردشتیان

روزی که اسلام ظهور کرد ، دین زردشت همین طور تحریف شده و معروف بنام مجوسی بود . پیغمبر اسلام (ص) با اصول آن اختلاف نداشت و فرموده بود که با آنان - زردشتیان - مثل اهل کتاب رفتار کنید :

« سنوا بهم سنة اهل الکتاب » .

از جهت مشاهده میکنیم که اسلام زردشتیان را در مقام مشرکین قرار نداده است بلکه آنان را تامقام اهل کتاب بالا برده ، همچنانکه باصول دین یهود و نصاری نیز اعتراف فرموده است .

همچنانکه اسلام اصول دین یهود و نصاری را محترم شمرده و

فقط با عقاید تحریف و تبدیل شده آنان مخالفت داشته ، در اصول با دین زردشتی نیز موافقت نموده و فقط مجوسیت تغییر پذیرفته را انکار نموده است .

تحریف و تغییر مزدیسنا

انحطاط دین زردشت از قرن سوم قبل از میلاد شروع میشود و در این قرن است که عقاید مجوسی دوباره سر بلند میکند و موثرات خارجی نیز در آن تاثیر مینماید تا جائیکه می بینیم این دین - دین کوروش و داریوش - در عصر امپراطوری رومی ها و زمان آنتونی کاملاً به شکل دیگری تغییر یافته، سادگی اولیه خود را از دست داده و چنان عقاید ناباب در آن راه یافته و آنقدر پیرایه یافته که اگر خود زردشت باز آمدی آنرا باز نشناختی .

حقیقتی که نباید آنرا ندیده انگاشت این است که هجوم اسکندری تنها از لحاظ سیاسی دولت پارس را خرد نکرد ، بلکه پیکر دین مقدس و ملی پارش را جریحه دار ساخت .

يك داستان باستانی پارس میگوید که کتاب دینی مقدس زردشت روی دوازده پوست گاو با آب زر نوشته شده بود .

این کتاب در ایام هجوم اسکندر به آتش سوخته شد . البته این گفته که کتاب ۱۲ پوست گاو نوشته شده باشد شاید مبالغه آمیز باشد، اما چیزی در آن شك نیست اینست که هجوم اسکندر با اوستا کتاب زردشت همان کرد که غارت بخت النصر باتورات نمود، زیرا پس از این دو غارت، هر دو دین سرمایه اصلی خود را که کتاب مقدسشان باشد از دست دادند .

پانصد سال پس از اسکندر که امپراطوری ساسانی تشکیل شد پارسیان بفکر ایجاد يك رفورم در دین زردشتی افتادند، و همانگونه که هزدا و پیغمبر تورات را پس از پایان یافتن دوره اسارت بابل جمع -

-۸۰-

شده بود ترجمه نمودند و ابو حمزه اصفهانی نیز در کتاب خود چندین بار از آن ترجمه نام میبرد.

مسعودی و بیرونی نیز از ترجمه اوستا سخن می گویند که مینویسند که شامل ۲۱ جزء و هر جزء آن قریب ۴۰۰ صفحه دارد . مخصوصا از دو جزء آن نام برده میشود یکی جزء «جسترشت» که در آن از ابتدا و انجام دنیا سخن میرود ، جزء دیگر «هادوخت» محتوی اندرزها و پندهای اخلاقی است.

متأسفانه این نسخه اوستائی که در قرن چهارم هجری وجود داشته و ابو حمزه بدان تصریح نموده ، نایاب گردیده و در کتابخانه های امروز دنیا اثری از آن نیست.

آنچه را که ما اکنون اوستا مینامیم ، يك جزء ناقص از همان اوستا ساسانی است که بوسیله پارسیانی که به هند مهاجرت کرده اند بدست ما رسیده است و ازین نظر نیز مدیون مستشرق فرانسوی آنک تیل هستیم که تحقیقات علمی و فداکاریهای او مارا باین جزء از اوستا آشنا کرد .

محتویات این جزء شامل پنج فصل از گاتها است که ممکن است از زمان زردشت باقیمانده باشد و بقیه بعد از آن تدوین گردیده است .

از امیرالمومنین علی علیه السلام روایت شده است که فرمود من میدانم زردشتیان شریعتی دارند که بدان رفتار میکنند و کتابی که بآن ایمان دارند، بنابراین با آنان همان معامله اهل کتاب را روا دارید. مسلمین عقیده داشتند که دین زردشتی در اصل آتش پرستی نداشته بلکه به توحید دعوت می نموده و ازینجهت زردشت از پیغمبران باستانی بشمار بوده است. فردوسی در شاهنامه جاودانی خود در تایید این عبارت گوید :

مگوئی که آتش پرستان بدند

پرستندگان نیک یزدان بدند

ابوریحان بیرونی که در همان عصر فردوسی میزیسته و تواریخ قدیم را تحقیق مینموده است در «آثارالباقیه» آنطور که ظاهر است بین مجوسی و زردشتی فرق میگذاشته است.

شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی مقتول در کت باب خود «حکمت اشراق» نه تنها تصریح دارد که زردشت پیغمبر بوده است ، بلکه این زردشتی و مذهب «افلاطونی جدید» توافقی دریافته و پس از او شارح حکمت اشراق، علامه قطب الدین شیرازی نیز عقاید او را تایید مینماید.

از میان متصوفین هند، صوفی پاك سرشت و روش تفکر میرزا مظهر جان جانان در مقایسه ادیان قدیم هندوایران چنین موضوعی را تایید مینماید .

پس از آنکه عربها آنچه از کتب پارسی قدیم یافتند دست به ترجمه آن زدند، کتاب اوستائی را هم که در عصر ساسانی تالیف

یاجوج و ماجوج

اکنون از یاجوج و ماجوج سخن گوئیم، اگر این دورا یافتیم
طبعاً پیدا کردن سد نیز برایمان آسان میشود.

قرآن در دو سوره از یاجوج و ماجوج نامبرده است، در
سوره انبیاء میفرماید: «حتی اذا فتحت یاجوج و ماجوج و هم من کل
حدب ینسلون» (۶۱ - ۹۶) در سوره کهف هم که داستان ذوالقرنین را
مفصل گوید و ذکر کردیم.

دو کلمه یاجوج و ماجوج ظاهراً عبری بنظر میرسد ولی در
اصل مساماً عبری نیست و دو کلمه بیگانه است که صورت عبری بخود
گرفته، یونانیان آن دو کلمه را «گوت» و «ماگوک» گویند، در
ترجمه سبعینیه تورات - که قبلاً از آن نام بردیم - باین شکل استعمال
شده و بعداً در زبانهای اروپائی بصورت سایر اشکال درآمده است.
اولین بار این نام در تورات در کتاب خلق آمده و آن موقعی
است که خروج ملت ها را از خانواده نوح شرح میدهد و می گوید:
«برای یافتن نوح این اولاد بدنیا آمد: جمر، ماجوج، مادی
یونان، توپال، مسک و تیراس» (۱۰ - ۳) در سایر صفحات نیز این
اسماء تکرار میشود، در کتاب حزقیال که شرح خواهیم داد - بصورت
واضحی ذکر شده و در مکاشفات یوحنا نیز پیشگویی در باره ظهور
آنها آمده که مربوط به عهد جدید است.

این اقوام چه طوایفی میتوانند باشند؟ شواهد تاریخی می -
گوید که قومی بدوی و وحشی در دامنه های شمال شرقی بوده اند که سیل
هجوم آنان از قرون ماقبل تاریخی تا قرن نهم میلادی بطرف کشورهای

سد پاجوج و مآجوج

دیگر از بحث درباره شخصیت ذوالقرنین فراغت یافتیم و چیزی فروگذار نکردیم جز آنکه نظری به مسئله سد پاجوج مآجوج بیفکنیم، باید دید از کدام سد میخواهیم سخن گوئیم؛ و در کدام صفحات تاریخ و روی چه نقشه‌ای از زمین آنرا جستجو کنیم!

اول باید متذکر شد که در قرآن برای بنا این سد دو صفت متمایز ذکر شده، یکی اینکه سدر در بین دیوار طبیعی بلند بر پای داشته‌اند و دیگر آنکه جزء مصالح بنای آن بیش از حد آهن بکار رفته است، روی این اصل باید اولاً در يك دره کوهستانی سد را بیاایم، و ثابت کنیم دیوار بیش از سنگ و آجر آهن در آن مصرف شده و راه عبور و مرور دره کوهستانی را قطع می‌نموده است.

همین دو وصف کاملاً مارا آگاه میکند، مفسرین مآکه از این دو توصیف چشم پوشیده‌اند، هر جا دیواری دیدند آنرا سد ذوالقرنین خواندند، مثلاً مرحوم اسید احمد یکی از محققین بزرگ معاصر دیوار چین را مورد نظر قرار داده و گوید سد ذوالقرنین است، حال آنکه این دیوار به هیچوجه نمیتواند سد ذوالقرنین باشد، زیرا که در دره کوهستانی بنان شده و ثانیاً مصالح آن آهن نبوده بلکه یا دیوار سنگی است که صدها میل طول دارد.

آسیای غربی و جنوبی در جنوب و مغرب آن و اروپا در جهت شمال غربی آن واقع شده است

از روزی که قبائل آن شروع به کوچ نمودند، بعضی از آنها در آسیای وسطی و برخی دیگر پیش رانده و به اروپا نیز رسیدند و یا آسیای غربی و جنوبی را مورد نظر قرار دادند.

بیشتر قبائلی که ازین سرزمین در سایر نقاط آسیا پراکنده شده‌اند، خصوصیات روحی و جسمی خود را کم‌کم از دست داده‌اند و خود بصورت يك ملت مشخص در آمدند، منتهی تا مدتها سیل کوچیدن قبائل از سرزمین اصلی ادامه داشت. سرزمین اصلی تا قرون اخیر بدویت خود را از دست نداده بود ولی دسته‌هایی که از آن کوچیده بودند کم‌کم کمال هم‌نشین در آنها اثر کرد و شهر نشین شدند و گذشته را از یاد بردند. به کشاورزی و صنایع دستی پرداختند و زندگی ساده‌ای پیش گرفتند.

اما قبائل سر زمین اصلی کماکان بحال وحشی و بربریت بودند و ازین نظر دائما خطری بزرگ برای قبائل شهر نشین و تمدن یافته محسوب میشدند.

زمانهای هفت‌گانه خروج یا جوج و ماجوج

اکنون میتوانیم خروج اقوام مذکور را به هفت دوره تقسیم کنیم. دوران اولیه آن مربوط میشود به زمانهای ما قبل تاریخ و آن از روزی است که قوم مزبور مجبور به مهاجرت از شمال شرقی به داخله آسیا شدند.

دوره دوم در اوایل دوران تاریخ است در زندگی این قوم

غربی و جنوبی جاری بوده است.

در دورانهای مختلف به نامهای مختلف نامیده میشوند ، در
ازمنه‌ی اخیر در اورپا آنها را «میگر» و در آسیا «تاتار» نامیده‌اند
معلوم شده است که در حدود سال ۶۰۰ ق.م یک دسته از آنان در سواحل
دریای سیاه پراکنده شده و هنگام پائین آمدن از دامنه کوههای قفقاز
آسیای غربی را مورد هجوم قرار داده‌اند.

یونانیان در آن زمان آنانرا بنام سیت نامیده‌اند و بهمین اسم
در کتیبه داریوش در استخر نیز ثبت است ، باید مطمئن بود که قومی
که از آنان به کوروش شکایت برده شده و کوروش مدعی آهنین
در برابر آنان بنا نهاده است ، همین‌ها بوده‌اند .

این نقطه شمال شرقی از دنیای آنروز به مغولستان (منغولیا)
موسوم بود و قبایل کوچ نشین آن «منغول» نامیده میشوند ، منابع
چنین بنا میگویند که اصل منغول کلمه «منگوك» یا «منچوك» بوده
است و در هر دو حال این کلمه با کلمه عبری ماجوج بسیار نزدیک است
که یونانیان نیز «میکاك» میخوانده‌اند .

در تاریخ چین از قبیله دیگری در این سرزمین نامبرده می
شود که بنام «یواشی» خوانده میشده‌اند و ظاهراً باید همین کلمه در
طول قرون تحریف یافته و به صورت «یاجوج» عبری درآمده باشد

مغولستان

يك قسمت مرتفع از کره زمين ، که در شمال شرق آسیا واقع و
بنام مغولستان و ترکستان چین خوانده میشود ، از قدیم مرکز تجمع
قبائل بیشماری بوده است . چین در طرف مشرق آن قرار دارد ،

به «هون» تبدیل شد در همین زمان امپراطور چین موسوم به شین - هواکتی دیوار بزرگ چین را در برابر هجوم آنان برپا داشت که هنوز هم باقی است ، و بنای این دیوار از سال ۲۶۴ ق.م شروع شده و در ظرف ده سال پایان یافته است. چون دیوار از هجوم اقوام ربور به چین جلوگیری کرد طبعاً مجدداً متوجه آسیای وسطی شدند .

دوره ششم هجوم قبائل فوق را باید در قرن چهارم میلادی جستجو کرد و این دو زمانی است که زر لوای فاقد بزرگشان آتیلای به اروپا هجوم بردند و امپراطوری و تمدن روم را یکباره پایان بخشیدند. دوره آخر - دوره هتم - مربوط به قرن ۱۲ میلادی است که طوایف زیادی از سرزمین مغولستان به رهبری چنگیزخان به آسیای غربی هجوم برد و تمدن عربی و شهر بغداد را برانداخت .

با این مختصر شرح ، متوجه شدیم که آسیای غربی قرن نهم قبل از میلاد تا قرن ۱۲ میلادی همه جا مورد هجوم این قبایل بود فقط در يك موقع این حمله ها متوقف شد و آن زمانی بود که کوروش ظهور کرد ، ناچار باید پذیرفت که قبائل سیت همان قوم یاجوج و ماجوج بوده است که کوروش، برای جلوگیری از هجوم آنان به بنای سدی عظیم مجبور شد و از جمله آنان با آسیای غربی جلوگیری کرد و اگر بتاریخ دقت کنیم پس از زمان کوروش دیگر صحبتی از این غارت ها نمی آید. از کجا بغارت دست میزدند؟ مورخین یونانی مینویسند که از دره ای که در جبال قفقاز واقع است. آن دره تا مدت ها در حکم دروازه ای بود که بروی مهاجمین باز مانده بود کوروش برای جلوگیری ناچار بود آنرا قفل کند، از این جهت سدی آهنین در آنجا بپا کرد .

کوچیده دو نمونه مختلف میتوان یافت، حیات بدویت و اولیه و حیات شهر نشین و زراعت. سیل هجوم در این زمان از سنه ۱۵۰۰ ق.م تا سنه ۱۰۰۰ ق.م آرامه داشت؛

دوره سوم از هزاره قبل از میلاد شروع میشود، در این زمان صحبت از اقوامی وحشی در اطراف دریای خزر و دریای سیاه بمیان می‌آید که در هر نقطه بنامی خوانده میشود. بعدها در حدود سالهای ۷۰۰ ق.م نام قبایل «سیت» به میان می‌آید که به آسیای غربی هجوم مبرند. در آن زمان شور در کمال مجد و عظمت بود، شهرهای نینوا و بابل بر تمام آسیا حکمفرمائی داشت.

هرودوت گوید، حدود شمالی آشور دائما مورد تهاجم و غارت و ینمای اقوام سیت قرار داشت، این حدود شمالی تا کوههای ارمنستان میرسید، قبائل سیت از تنگنای قفقاز آمده و آبادی های دامنه را بغارت میگرفتند. حتی در سال ۶۲۰ ق.م جمع کثیری از آنان به شهر نینوا نیز رسید، که ابران شمالی را هم طبعاً غارت نمودند مورخین یونان عئیده دارند که این حادثه یکی از علل بزرگ سقوط نینوا بود (هردوت ۱ ۱۰۴)

دوران چهارم را باید در سال ۶۰۰ ق.م شمرد، در این زمان کوروش ظاهر میشود، دو کشور پارس و ماد متحد شده و شرائط یکباره تغییر یافته و آسیای غربی از هجوم قبائل سیت نجات مییابد.

دوره پنجم با قرن سوم قبل از میلاد شروع میشود، در این زمان قبائل مزبور بجای آسیای غربی متوجه چین میشوند، مورخین چینی این قوم را به هیونگ نو موسوم ساخته اند، بعدها همین کلمه

کتاب حزقیل ابن مطالب را بصورت پیشگوئی گفته و محققین عقیده دارند که این مطالب بعداً نوشته شده و بکتاب الحاق شده است . بعضی نیز هنگام تفسیر تورات اظهار عقیده کرده اند که مقصود از ماجوج همان قبائل سیت است .

سد یاجوج و ماجوج

اکنون از مکانی که سدر آن بنا شده بحث کنیم . این سد در محلی بین دریای خزر و دریای سیاه واقع شده است و جایی است که سلسله کوههای قفقاز مثلیک دیوار طبیعی راه بین جنوب و شمال را قطع میکند و فقط راه در تنگه میان این سلسله کوهها وجود دارد، این راه را امروز بنام تنگه داریال میخوانند و در ناحیه ولادی کیوکر و تفلیس واقع شده است . هم اکنون نیز بقایای دیوار در این نواحی هست و مسلماً باید همان سد کوروش باشد ، در سد ذوالقرنین گفته میشود که آهن زیاد بکار رفته و بین دو کوه نیز ساخته شده معبر داریال بین دو کوه بلند واقع نده و این سد نیز که آهن زیادی در آن دیده میشود در همین دره وجود دارد .

از کتب ارمنی بهتر میتوان شهادت گرفت زیرا بیشتر بوقایع از نزدیک آشنا بوده اند، این سد را در کتب ارمنی از زمان قدیم به «بهاک کورائی» خوانده اند و «کابان کورائی» هم میگویند و معنی هر دو کلمه یکی است و همان معنی «دره کوروش» یا «گذرگاه کوروش» میدهند . زیرا «کور» قسمتی از نام کوروش است، آیا این شهادت واقعی که الساعة هم وجود دارد نمیتواند کفایت کند که سد مزبور را کوروش بنا کرده است؟

پیشگوئی حزقیل و یاجوج و ماجوج

حزقیل پیغمبر در موقعی ظهور کرد که یهود در اسارت بابل بسر میبردند، در سفر منسوب باو که ملتهای مختلف را مخاطب قرار میدهد، در باره یاجوج و ماجوج نیز مطالبی دارد:

«از طرف خدای بزرگ به من ندارسید، که ای فرزند بشر روبسوی جوج که رئیس سرزمین ماجوج و توپال و مسک است بنمای و به او بگوی که خداوند میفرماید دیگر از تو بازگشتم و بجای تو دیگری برخوام گزید، تمام سربازان و سواران تورا که لباس نظامی دارند و شمشیر می بندند از میان بر میدارم و باکوش و توط و دیگران رانیز با آنها اخراج خواهم نمود.»

علاوه بر آن از جملات این کتاب برمیآید که جوج با افرادش از طرف شمال منهدم و شکست خورده، در «وادی المسافرین» واقع در شرق دریا دچار زرد و خورد شده و کشته میشوند، جسد آنها مانده و متعفن شده و بالاخره مردم آنها را بخاک میسپارند (۳۹۳۸)

در این پیشگوئی گفته میشود که جوج رئیس طایفه «مسک» و «توپال» بود، از وصف جغرافی آن معلوم میشود که باید مربوط بهمان قبائل «سیت» باشد، و حتماً کلمه «مسک» همان است که امروز ما بنام «مسکو» میخوانیم همچنین گفته میشود که: ماجوج در وادی مسافرین هلاک شده است و این عین وقایعی است که هنگام هجوم داریوش به اروپا صورت گرفته و قبائل سیت در برابر او بوده است داریوش پس از آنکه به سوی دانوب تاخت و قوم مزبور را به کشت و کشتار رسانید جسد مقتولین مدتها در راه ماند که سواحل دریای تا مدتی بوی گندیدگی میداد.

این ناحیه را بنام دربند میخوانند و عقیده دارند که در عصر ساسانی از لحاظ موقعیت بسیار مهم بوده است، زیرا معمولا از طرف شمال ایران مورد غارت قرار میگرفت و در حکم کلید ایران محسوب میشود. اعراب آنرا «باب الخزر» و «باب الترك» نیز از لحاظ اهمیت لقب داده اند، و گاهی نیز «کاسپین پورتا» یعنی دروازه خزر - خوانده میشود.

دیوار دربند را که بنا کرد؟

مفسرین در این باره چیزی نمیدانند. مورخین عرب بنای آن را به انوشیروان نسبت می دهند و مسعودی و حموی در این باره مفصلا نوشته اند. در اینجا اشکالی است و آن اینکه مورخ یهودی یوسف که در قرن اول میلادی میزیسته از بن دیوار نام برده و مسلمانان تمام این بنا را انوشیروان میرسد در باره اسکندر هم که جزئیات تازیخ زندگی او بر ما معلوم است هیچ جا اشاره بنای چنین سدی نشده، اسکندر از راه شام بایران حمله برد و تا پنجاب (هند) پیش راند و موقعیکه از پنجاب باز میگشت در بابل درگذشت. هیچ دلیل و قرینه ای بر اینکه اسکندر برای بنای چنین سدی اقدام نموده باشد در دست نیست.

مورخ امریکائی معاصر ای. وی جیکسن که در سال ۱۹۰۵ این سد را دیده است مینویسد اسکندر دست به بنای این سد نزده است ولی جانشینان او اینکار را کرده اند و در زمان ساسانی نیز

در آن تعمیراتی بعمل آمده است!

درباره جانشینان اسکندر، نمیشود گفت کدام یک دست بچنین

از منابع گرجستان نیز همین شهادت را میتوان یافت، در زبان گرجستان از قدیم این دروازه را بنام «دروازه آهنیز» میانه، و ترکها آنرا به «دامرکیو» ترجمه کرده اند و هم امروز هم به همین نام مشهور است، (نویسنده ترکی بنام کاظم بك در سال ۱۸۴۵ تاریخی بنام «دربند-نامه» به همین جهت تالیف کرده است)

یکی از سیاحان یهودی مشهور موسوم به یوسف که در قرن اول میلادی میزیسته است ازین سد نام میبرد، فائد رومانی «بلی سارس» نیز وقتی باین نقطه حمله برد (۵۳۸ میلادی) این سد را به چشم دیده است. از رود کوروش «گر» هم قبلا نام بردیم، در کتب ارمنی و حتی یادداشتهای انتونی جان کینسن که در سال ۱۵۵۷ میلادی بایران آمد این رود رود سائرس خوانده میشود.

علاوه بر دیوار آهنی، يك دیوار سنگی نیز در معبر داریال وجود دارد، در ساحل غربی بحر خزر شهرکی است بنام دربند که اعراب آنرا باب الابواب میخوانند و در همین منطقه کوهستانی است، يك دیوار سنگی از قدیم در این شهر نیز یافت میشود که از بحر خزر شروع و تا ارتفاعات کوهستانی میرسد، قریب سی میل طول آن است و جزاز درمخصوص این دیوار نمیتوان بشهر داخل شد.

همه این سدها راه میان شمال و جنوب را می بسته است مسلم است که این دیوار ها قبل از اسلام نیز وجود داشته و این شهر از زمان ساسانی بنام دربند خوانده شده بواسطه همین دیوار مورخین بزرگ مثل استخری و مسعودی و مقدسی و یاقوت حموی و قزوینی و غیر آن عموما

ندارند فقط جریان بنا را به تفصیل شرح میدهند و میگویند مثلاً چگونه دیوار قسمتی از آن در داخل دریا بنامد و چه وسائلی برای بنای آن بکار رفت و غیره البته دلیلی ندارد که ما دیوار در بند را متعلق به زمان انوشیروان ندانیم يك مطلب هست و آن اینکه چرا یوسف مورخ بنای سد داریال را به اسکندر نسبت داده . اینجا یا قریب شهرت عمومی اسکندر را خورده و یا يك اشتباه تاریخی بدو دست داده است .

اساطیر و داستانهای قدیم بعد از فتوحات اسکندر اغلب کارهای خارق العاده را باو نسبت میدهد ، اگر تواریخی که در شرح حال اسکندر نوشته شده مطالعه شود خواهیم دید که همه جا صحبت از اعمال خارق العاده و شگفت اسکندر است و پس از ترجمه در کتب عربی نیز رایج شد ، چنانکه نظامی پس از آنکه « اسکندرنامه » را بنظم آورد از همین مواد استفاده کرده و از تاریخ داستانی شیرین بوجود آورد و همین مطلب بنای سد را هم در آن گنجانده .

بعضی مورخین دیگر مثل تاسیت و لیدس از باب الخرو در بند نام میبرند بدون اینکه اشاره کنند اسکندر چنین سدی در آنجا بنا کرده باشد .

بعضی مورخین دیگر اشتباه بزرگی در موقعیت کوههای افناز نموده اند ، مثلاً بعضی تصور کرده اند که سلسله کوههایی در شرق دریای خزر بنام ففقا ز هست ، شاید مقصودشان کوههای افغانستان و شمال ایران باشد در هر حال اسکندر باین نواحی نیز گذشته است بدون اینکه در آنجا سدی بنا کرده باشد در هر حال با توجه با آنچه در مقدمه آوردیم همه این حدس ها باطل خواهد بود .

کاری خواسته است بزند و علت آن چه بود؟ و چرا مورخین چنین کار مهمی را ندیده گرفته‌اند همان‌طور که نسبت بنای سد به اسکندر واهی است به جانشینانش هم هیچ دلیل تاریخی ندارد.

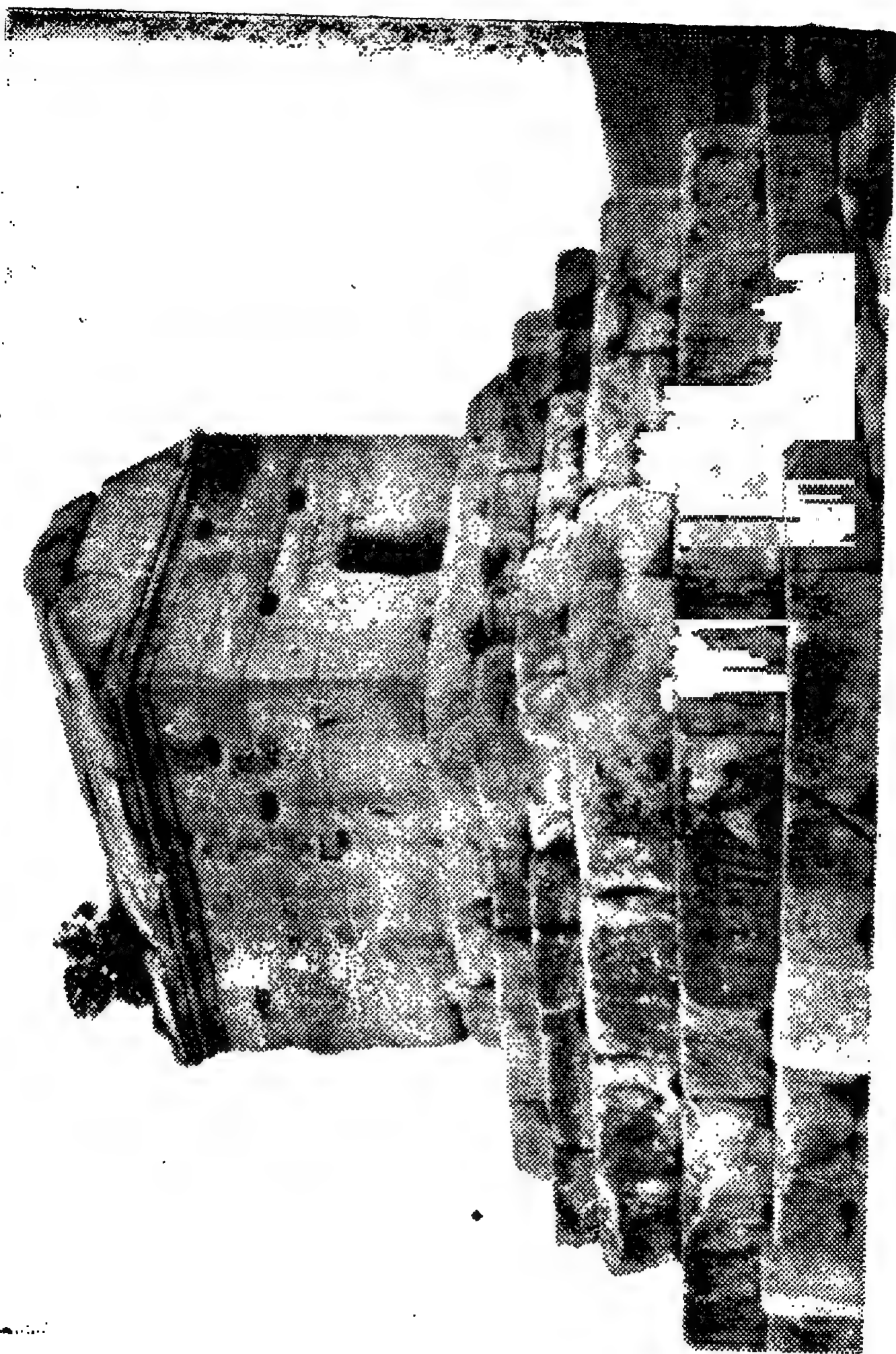
درباره دیوار سنگی دوم نویسندگان دچار اختلاف عقیده شده و جمعی به اسکندرو برخی به انوشیروان نسبت می‌دهند بعلاوه آن را باسد اول که مقصود ماست و آهنی است مخلوط مینمایند، در صورتی که طبق قرائنی که گفتیم بنای سد اول مسلماً جز بکورش بکس دیگری نمیشود نسبت داده شود.

در این محل دود دیوار است، لازم نیست که هردورا در يك زمان ساخته باشد، آیا دیواری که موخ یوسف یهودی از آن نام میبرد همان دیوار دربند است یا سد داریال؟ اگر مقصود دیوار دربند باشد نمیشود آنرا به انوشیروان نسبت داد زیرا زمان یوسف مورخ قبل از زمان انوشیروان بوده است.

از لحاظ شواهد تاریخی که نگاه کنیم متوجه میشویم که یوسف مورخ در تاریخ خود به دیوار دربند نظر نداشته بلکه مقصودش سد داریال بود که در قرن چهارم قبل از میلاد بدست کوروش بنا شده است یعنی قریب پانصد سال قبل از زمان مورخ.

اما دیواری که مورخین پس از عصر یوسف نامبرده‌اند همان است که بنام دیوار خزر نامیده شده و مسلماً جز دیوار دربند نمیتواند بود، زیرا سد داریال را نمی‌توان بهیچوجه بنام دیوار خزر یا دیوار دربند خواند.

مورخین عرب هم دلایل زیاد برای استناد بنای آن به انوشیروان



پاسارگاد - (مشهد مرغاب) مقبره کوروش کبیر

وضع سیاسی قرن نهم و اهمیت دربند

يك مسئله واضح و روش است و آن اینکه اسکندر به حدود

شمال ایران چندان اهمیت نیکداشت در صورتیکه انوشیروان بدان اهمیت تام قبائل بود و ازین نظر مجبور به ساختن دیوار عظیم دربند گردید .

در زمان کوروش بزرگترین خطر متوجه آسیای غربی از طرف قبائل «سیت» بوده و راه غارت و حمله و هجوم آنان نیز از تنگه داریال میگذشت.

بعدها تغییرات وضع جغرافیائی پس از هزار سال طبعا خطر اقوام - یت را کمتر ساخت و در عوض خطر بزرگی در زمان انوشیروان از طرف روم شرقی و امپراطوری یزانس که با امپراطوری ساسانی رقابت داشت متوجه ایران شد .

رومیها به تنها از طرف مغرب و از راه ترکیه بایران حمله ور میشدند بلکه افراد آنها که در شمال و دشتهای اورال و نواحی اطراف دریای خزر نیز متشر بودند شمال ایران را مورد هجوم قرار میدادند و ازاین نظر انوشیروان مجبور بود برای جلوگیری ازین نهجمات و سائل دفاعی آنجا را محکم سازد و امر به بنای دیوار بزرگ دربند برای مقابله با مهاجمین بدهد،

پایان



10099

یہاں ۱۵ دیکھو